

چالش‌ها و تضادهای ارتباطات میان فرهنگی در افغانستان: پیشنهادهایی برای گذر تدریجی از وضعیتی تاریخی

سعیدرضا عاملی^۱ (ID)*، سید میلاد موسوی حق شناس^۲، کفایت‌الله واحدی^۲

۱. استاد تمام ارتباطات، دانشکده علوم اجتماعی و دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

۲. گروه ارتباطات، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

مشخصات مقاله	چکیده
مقاله پژوهشی موضوع: میان‌رشته‌ای حوزه موضوعی: افغانستان	افغانستان با ۴۶ قومیت احصا شده، دو زبان رسمی و بیش از ۳۰ زبان بومی، کشوری متنوع و ملتحاظ فرهنگی است. اگر عناصر دین، نژاد و مذهب را نیز در موارد فوق ضرب کنیم، ماتریسی از حالت‌های متعدد پدید می‌آید که با کنارهم نهادن معادلات آن، قطعات پازلی هزار تکه، تکمیل و تصویر کشور افغانستان در نقشه جغرافیا ترسیم می‌شود. در این مطالعه، از دریچه ارتباطات بین فرهنگی، با اتخاذ رویکردی کیفی و با بهره‌گیری از فن مصاحبه، به دو روی سکه این تکرر پرداخته شده و در قالب دو بخش «توصیف وضعیت» و «توصیه به حاکمیت» تلاش شده است یافته‌ها، با استفاده از نظریه انطباق ارتباطی گلینز، تبیین و تفسیر شود. بر اساس این نظریه، کنشگران- در سطوح خرد و کلان- راهبردهای همگرایی، تباین و ثبات را در گفتار و رفتار ارتباطی خود یا یکدیگر اتخاذ می‌کنند. یافته‌های پژوهش که مستخرج از چهارده مصاحبه با اقوام مختلف افغانستان است نشان می‌دهد که تضادهای موجود از دیدگاه مصاحبه‌شوندگان در دو دسته کلان چالش‌های انگاره‌ای (ذهنیت‌های بین قومی) و چالش‌های سیاسی (نزاع‌های بین فرهنگی) قرار می‌گیرد و بیشتر ذیل چهار مقوله «تنوع قومی»، «تنوع زبانی»، «تنوع مذهبی» و «یک‌جانبه‌گرایی و استبداد فرهنگی» توضیح داده می‌شود. همچنین، راهکارهای پیشنهادی از نگاه مصاحبه‌شوندگان برای گذر از این وضعیت تاریخی در چهار مقوله «ارتقای سطح سواد و تحصیلات»، «بازطراحی نظام رسانه‌ای»، «توسعه گردشگری داخلی» و «تقویت سازمان‌های مردم‌نهاد» صورت‌بندی می‌شود. در پایان، نتایج پژوهش حاکی از آن است که تنوع فرهنگی و مظاهر آن به همان میزان که از گذشته تا کنون و در شرایط اعمال رویکردهای یک‌جانبه‌گرایی و سیاست‌های قوم‌مدارانه، خطری برای تمامیت ارضی، هویت ملی و یکپارچگی سیاسی افغانستان محسوب می‌شود، این ظرفیت را پدید می‌آورد که با تغییر نگاه تهدیدمحور و توجه به توسعه و ترویج ارتباطات بین فرهنگی به مزیت نسبی کشور و تقویت و ارتقای وحدت ملی، قدرت فرهنگی، حس افتخار ملی، مشارکت سیاسی و امنیت اجتماعی تقویت شود. به تعبیر دیگر، ارتباطات بین فرهنگی، در وضعیت کنونی افغانستان هم بحران و هم راه‌حل است.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۱۸ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۸/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۱۵ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۸/۲۳	
واژگان کلیدی: افغانستان، ارتباطات بین فرهنگی، انطباق ارتباطی، تنوع زبانی، تنوع قومی، تنوع مذهبی، ذهنیت‌های بین قومی، سیاست فرهنگی، نزاع بین فرهنگی، هویت ملی.	

ارجاع به این مقاله: عاملی س.ر، موسوی حق شناس س.م، واحدی ک. (۱۴۰۴). «چالش‌ها و تضادهای ارتباطات میان فرهنگی در افغانستان: پیشنهادهایی برای گذر تدریجی از وضعیتی تاریخی». *مطالعات کشورها*. ۳(۱): ۱۶۳-۱۹۵. doi: <https://doi.org/10.22059/jcountst.2024.383469.1169>

وبگاه: <https://jcountst.ut.ac.ir> | رایانامه: jcountst@ut.ac.ir

شاپای الکترونیکی: ۹۱۹۳-۲۹۸۰ | ناشر: دانشگاه تهران



نویسنده مسئول: ssameli@ut.ac.ir (ID) <https://orcid.org/0000-0002-3724-4362>

۱. مقدمه و طرح مسئله

افغانستان کشوری متنوع به لحاظ فرهنگی و نژادی است. جامعه افغانستان متشکل است از اقوام پشتون، تاجیک، ازبک، هزاره، ایماق، ترکمن و برخی قومیت‌های دیگر. اگر جامعه را به گروهی از انسان‌ها اطلاق کنیم که در طول هزاران سال با یکدیگر زندگی کرده و در سرزمین معینی سکنی گزیده‌اند، آن‌گاه افراد هر جامعه واجد فرهنگ مشترکی می‌شوند که از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد. این فرهنگ‌ها نهادهای دینی، زبان، ارزش‌ها، باورها، قوانین، سنن و علوم را در برمی‌گیرند (نوربخش، ۱۳۸۷).

هر فرهنگ به شیوه‌ای نظام‌یافته سازمان می‌یابد تا در عین حفظ وحدت ماهوی خود، امکان روابط متقابل مؤثر را نیز برای افراد و گروه‌ها فراهم کند. وحدت فرهنگی همان انسجام همه عناصر و مجموعه‌های فرهنگی است که قدرت فرهنگی را نیز به دنبال خواهد داشت. به بیان عاملی (۱۳۸۲)، زمانی فرهنگی قدرتمند محسوب می‌شود که شهروندان در آن فرهنگ احساس افتخار داشته باشند. افتخار به فرهنگ و تمدن بومی و یا احساس افتخار به پرچم ملی، نشانه‌های جدی قدرت یک فرهنگ تلقی می‌شود. اما، پدیده‌هایی نظیر قوم‌مداری، یک‌جانبه‌گرایی فرهنگی و سیاست‌های ناصحیح در حوزه شیوه مواجهه با خرده‌فرهنگ‌ها و گروه‌های اقلیت این امکان را قدرت می‌بخشد که این وحدت فرهنگی آسیب ببیند.

در جوامع سنتی، پیوندهای گوناگونی از قبیل مذهب و حکومت، موجب می‌شود در جامعه هم‌بستگی شکل گیرد؛ اما در عصر جدید، با نوسازی و تحولات صنعتی، میان اجزای متجانس و هم‌بسته قدیم ناهماهنگی ایجاد شده است. از این رو، مسئله حفظ هم‌بستگی در سطح فرهنگی، اجتماعی و ملی یکی از موضوع‌های اصلی و مورد علاقه در جوامع و نظام‌های در حال گذار است. منظور از هم‌بستگی ملی، هماهنگی میان اجزای تشکیل‌دهنده کل نظام اجتماعی است (نوربخش، ۱۳۸۷، به نقل از بشیریه، ۲۰۰۸). در همین راستا و با توجه به توضیح‌های مزبور، مسئله این پژوهش، تضادها و چالش‌های ارتباطات میان‌فرهنگی در افغانستان است؛ اینکه چطور افغانستان، علی‌رغم برخورداری از پیشینه‌ای غنی به لحاظ تاریخی و تمدنی، کماکان نتوانسته است عناصر اقتدارساز و قدرت‌آفرینی همچون هویت ملی و وحدت فرهنگی را در خود محقق و متجلی سازد. این مسئله زمانی وجوه پیچیده‌تری به خود می‌گیرد که یادآور شویم، روندهای حاکم بر افغانستان در ادوار مختلف، مسیر معکوسی را پیموده است و غالباً با نحوه عملکرد

و شیوه سیاست‌ورزی حکام، به تضادها و تقابلهای قومی و فرهنگی دامن زده شده است. بنابراین، هدف از این مطالعه پاسخ به دو سؤال است که از مسئله پژوهش منبث می‌شود: نخست، چه چالش‌هایی در ارتباطات بین‌فرهنگی میان اقوام مختلف افغانستان وجود دارد که مانع از برقراری تطابق میان‌فرهنگی، بین افراد، قومیت‌ها و گروه‌های اجتماعی می‌شود؟ و دوم، چه راهبردهایی را می‌توان برای کاهش تضادهای فرهنگی، بهبود ارتباطات بین‌قومی، افزایش تطابق فرهنگی و به‌طور خلاصه گذر تدریجی از این وضعیت تاریخی در افغانستان پیشنهاد داد؟

۲. اهمیت و ضرورت پژوهش

افغانستان کشوری چندقومیتی و به‌تبع آن دارای تنوع فرهنگی، مذهبی و زبانی است که در دوره‌های مختلف تاریخی شاهد تسلط گروه‌های قومی با گرایش‌های متفاوت دینی و فرهنگی بوده است. از سوی دیگر، اگر قائل به تجلی ملی‌گرایی به دو گونه مثبت و منفی باشیم، کشورهایی مانند فرانسه را که در آن ملی‌گرایی در راستای کسب استقلال و وحدت ملی مشروعیت می‌یابد می‌توان نوع مثبت و سازنده آن دانست و کشورهایی را که ملی‌گرایی را پوشش و توجیهی برای نژادپرستی و خودبرتربینی قومی استفاده می‌کنند می‌توان نوع منفی و مخرب آن تلقی کرد. در تاریخ سیاسی گذشته و معاصر افغانستان نیز هر گروه قومی که به اریکه قدرت نشسته و حاکمیت را در دست گرفته است بینش‌های مبتنی بر نژاد و قبیله‌گرایی را از خود دور نساخته و قومیت‌های دیگر را تحت فشارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرار داده است (غفاری‌نسب و همکاران، ۱۳۹۷).

علاوه بر حاکم‌بودن این نگاه، در سال‌های اخیر نیز افغانستان با چالش‌های اجتماعی و سیاسی متعددی روبه‌رو بوده که به‌طور مستقیم فرهنگ و روابط اجتماعی این کشور را تحت تأثیر قرار داده است. اکنون، ارتباط گروه‌های قومی در افغانستان با اختلال مواجه است و مفاهیم فرهنگی در سطح مطلوبی نیست؛ مهاجرت به مقاصد گوناگون با توجه به طبقه اقتصادی افراد و خانواده‌ها افزایش قابل توجهی پیدا کرده است و در عمل، مردم افغانستان پراکندگی جغرافیایی و فرهنگی مضاعفی پیدا کرده‌اند. با توجه به اینکه هرکدام از این گروه‌ها خاستگاه‌های قومی، مذهبی و فکری خود را دارند، درک این وضعیت، شناسایی چالش‌ها و اصلاح و تقویت ارتباطات بین‌فرهنگی را در میان این گروه‌ها ممکن می‌کند؛ این شناخت علاوه بر اینکه بخش مهمی از سیاستگذاری اجتماعی و

امنیتی در سطح کلان است، یکی از قطعات اصلی پازل پیشرفت و توسعه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی افغانستان نیز به‌شمار می‌رود. همین امر اهمیت و ضرورت مطالعات و پژوهش‌هایی از این دست را روشن می‌سازد.

۳. پیشینه

در این بخش، برخی مطالعات و پژوهش‌های مرتبطی را مطرح می‌کنیم که در حوزه فرهنگ افغانستان و مؤلفه‌های شاخص آن نظیر قومیت، زبان، دین، مذهب و روابط بین‌فرهنگی انجام شده‌اند تا علاوه بر مروری بر مطالعات پیشین، وجه تمایز و تفاوت این مطالعه را نیز برجسته سازیم.

مصلی‌نژاد (۱۳۸۸) روندهای تغییر و دگرگونی را در کنش راهبردی افغانستان از سال ۱۹۹۱م به بعد، بیش از آنکه تحت تأثیر موضوع‌های بین‌المللی بدانند، ناشی از کنش بازیگرانی قلمداد می‌کند که به قالب‌های ایدئولوژیکی، فرهنگی، نژادی و قومی وابسته هستند. او با اشاره به برخورداری افغانستان از تنوع نژادی و فرهنگی، معتقد است چنین کشورهایی بیشتر در فضای بی‌ثباتی، ناامنی و مخاطره راهبردی قرار می‌گیرند. این پژوهشگر بر این اساس تلاش می‌کند ضمن بهره‌گیری از رهیافت سازه‌نگاری، دگرگونی‌های سیاسی و فرایندهای تغییر جغرافیای سیاسی (ژئوپلیتیکی) را در افغانستان ارزیابی کند و به این یافته دست می‌یابد که این دگرگونی‌ها و تغییرات در دوران بعد از جنگ سرد، بیشتر تحت تأثیر موضوع‌های قومی، نژادی، مذهبی و فرهنگی قرار گرفته و تضادهایی را در حوزه‌های مختلف ایجاد کرده است که دامنه تأثیرگذاری آن، علاوه بر موضوع‌های داخلی و فروملی، تحولات بین‌الملل و منطقه‌ای را نیز در بر گرفته است.

حسنیفر و ضربی قلعه‌حمایی (۱۴۰۲) نیز به‌روش تحلیل اشتراک و کوربین تلاش کردند موانع گذار فرهنگ سیاسی افغانستان را به فرهنگ سیاسی مردم‌سالار و مشارکتی بیابند. به باور آن‌ها، افغانستان سال‌هاست درگیر دوقطبی دولت‌های انحصارگر قومی و رانتی، و البته امارت طالبان با کانون پشتون‌گرایی است و طی این مدت، نه‌تنها در مسیر مردم‌سالارسازی پیشرفتی نداشته است، بلکه با توجه به وضعیت مشارکت سیاسی، حضور نخبگان سیاسی و نقش زنان در جامعه، آشکارا با عقب‌ماندگی محسوس در این زمینه مواجه است. این نویسندگان در پی پاسخ به این پرسش هستند که مهم‌ترین مانع‌های گذار فرهنگ سیاسی افغانستان به فرهنگ سیاسی مردم‌سالار و مشارکتی چیست؟ فرضیه آنان این

است که مهم‌ترین موانع را باید در ضعف‌های ساختاری و فساد اداری گسترده در نظام سیاسی افغانستان جستجو کرد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که، به دلیل ضعف نهادهای سیاسی مانند احزاب و مجلس و ناکارآمدی دولت قومی که اقدام به حاشیه‌راندن زنان، اقوام و نخبگان سیاسی کرده است، مردم در شرایط نداشتن مشارکت سیاسی، از دولت‌ها نیز، به دلیل فساد ساختاری و اداری، ناامید شده‌اند. پیامد این چرخه که سال‌هاست در افغانستان وجود دارد، سبب شده است مردم‌سالاری، به دلیل مدیریت نادرست در این کشور و حاکمیت مطلق منافع قومی، همچنان دور به نظر برسد.

فیروزی و همکاران (۱۴۰۲) با روش کیفی و رویکرد نظریه داده‌بنیاد، به وجود قومیت‌های متعدد در افغانستان و چندفرهنگی بودن این کشور اشاره می‌کنند که در عین حال بیش از چهار دهه، گرفتار جنگ و ناامنی بوده است. در این مقاله یکی از دلایل اساسی استمرار جنگ و ناامنی در افغانستان، بی‌توجهی به زمینه‌ها و ابعاد اجتماعی و فرهنگی ناامنی است. به همین دلیل نیز هدف اصلی آن‌ها، فهم زمینه‌ها و بسترهای اجتماعی و فرهنگی نظم و امنیت در افغانستان بوده است. به همین منظور، با ۱۸ نفر از کارشناسان امور اجتماعی و فرهنگی افغانستان مصاحبه کرده‌اند. نتایج پژوهش آن‌ها حاکی از آن است که شش مقوله «نبود تفاهم نمادی و بی‌نظمی فرهنگی»، «تعاملات ضعیف و پرتنش گروه‌های قومی»، «نابرابری‌ها و تبعیض در توزیع منابع ملی»، «سرمایه فرهنگی ستیزه‌جویانه»، «سرمایه اجتماعی متمرکز بر قوم و قبیله» و «شکل‌نگرفتن عرصه عمومی» در زمره مهم‌ترین زمینه‌ها و عوامل بسترساز اجتماعی و فرهنگی ناامنی در افغانستان است.

قادری و احمدقسیم (۱۴۰۰) به ارزیابی پیامدهای اجتماعی و فرهنگی بنیادگرایی دینی در افغانستان پرداخته‌اند. در این پژوهش کیفی، با برقراری مصاحبه‌های کیفی با گروه‌های مختلف تحصیل کرده - از جمله اساتید، دانشجویان، عالمان دینی، و روزنامه‌نگاران - مهم‌ترین پیامدهای اجتماعی و فرهنگی بنیادگرایی، تضاد فرهنگی، تخریب و تحقیر فرهنگی، ممانعت از توسعه فرهنگی، ترویج جزم‌اندیشی، ترویج خشونت اجتماعی و قومی و ترویج تبعیض‌های جنسیتی عنوان شده است.

چنانکه مشاهده می‌شود، تحقیقات و مطالعات قابل توجهی در حوزه مؤلفه‌های فرهنگی افغانستان و پیوند آن‌ها با یکدیگر انجام گرفته است. آنچه در

این میان وجه برجسته‌ای دارد این است که در مطالعات ذکرشده، همین‌طور در غالب پژوهش‌هایی از این دست، فرهنگ عنصری قدرت‌ساز، امنیت‌ساز، هویت‌ساز، مشارکت‌ساز و وحدت‌آفرین انگاشته شده است که اعمال سیاست‌های ناصحیح و یک‌جانبه‌گرا در هریک از مظاهر آن نظیر قومیت، دین، زبان و نظایر آن کشورهای با جوامع موزاییکی، ناهمگون و کثیرالاقوام مانند افغانستان را با انواعی از مظاهر تضاد، تعارض، تخریب، تشقت، بی‌ثباتی و ناامنی مواجه می‌سازد. اما، نکته‌ای که پژوهش حاضر را با تحقیقات ذکرشده متفاوت می‌سازد و به‌نوعی وجه تمایز و نوآوری این مطالعه محسوب می‌شود آن است که در این مقاله آنچه محور و هسته مرکزی مطالعه در نظر گرفته شده است ارتباطات بین‌فرهنگی است؛ همچنین، در این مطالعه به این نکته مهم توجه شده است که ارتباطات بین‌فرهنگی صرفاً مفهومی برون‌مرزی و فراملی نیست، بلکه در کشورهای مانند افغانستان که به‌لحاظ فرهنگی تنوع و تکثر قلیل‌ملاحظه‌ای دارند، درون چارچوب‌های ملی و مرزهای جغرافیایی نیز تفسیرپذیر و معرف این موضوع است که برخی از مهم‌ترین چالش‌ها و آسیب‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این کشور کدام است.

۴. مفاهیم و نظریه‌ها

۴.۱. ارتباطات میان‌فرهنگی

فرهنگ و ارتباطات، مؤلفه‌ها و زیربنای اصلی تشکیل‌دهنده جوامع بشری است. از آغاز خلقت و پیدایش انسان این دو ویژگی همراه جامعه بشری بوده است و اصل تمایز او از دیگر موجودات کره زمین شناخته می‌شود. فرهنگ تعاریف مختلفی دارد و نظریه‌پردازان به صورت‌های گوناگون فرهنگ را تعریف کرده‌اند. تایلر در کتاب خود با عنوان فرهنگ /بتدایی، فرهنگ را این‌گونه تعریف کرده است: «فرهنگ مجموعه پیچیده‌ای است که شامل معارف، اعتقادات، هنرها، صنایع، فنون، اخلاق، قوانین، سنن و بالاخره تمام عادات و رفتار و ضوابطی است که فرد به‌عنوان عضو، از جامعه خود فرامی‌گیرد، و در برابر آن جامعه وظایف و تعهداتی را بر عهده دارد» (رضی، ۱۳۷۷: ۱۳۶). فرهنگ به‌معنای مجموعه‌ای از اصطلاحات، لغات و اصول زبانی یا زبان‌شناسی است که در زمینه‌ای خاص استفاده می‌شود. به تعبیر مولانا (۱۳۷۱)، فرهنگ عبارت است از زندگی و عادات روزمره افراد. همچنین، فرهنگ به مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها، رفتارها و سنت‌های جامعه نیز اطلاق می‌شود و به ساحت‌های مختلفی نظیر فرهنگ هنری، فرهنگ

سازمانی یا فرهنگ ملی نیز تعریف شده است. هریک از این انواع فرهنگ‌ها شامل اصول، مقررات و رفتارهای مشترکی است که در آن زمینه برای اعضای آن جامعه پذیرفته شده است و استفاده می‌شود.

در نهایت، تعریف عاملی (۱۳۸۵) از فرهنگ، در عین اجمال، دارای وجوهی است که آن را برای مطالعه در حوزه ارتباطات میان فرهنگی مناسب و متناسب می‌سازد: فرهنگ به منزله مسیر زندگی و یا عناصر برجسته مسیر زندگی و نیز خصیصه متمایزکننده یک جامعه از جامعه دیگر است. فرهنگ نمادها، اجزا و عناصری دارد که علاقه جامعه بومی و جامعه غیربومی و یا به تعبیری توجه جامعه جهانی را به خود جلب می‌کند. به طور خلاصه می‌توان آن را شیوه خاص زندگی کردن تعریف کرد.

ارتباطات میان فرهنگی ارتباطی است که میان اعضای فرهنگ‌های متعامل یا میان سخنگویان یا نمایندگان فرهنگی رخ می‌دهد. ارتباطات درون فرهنگی میان مردمی رخ می‌دهد که فرهنگ مشترکی دارند؛ همچنین، ارتباطات بین فرهنگی به تبادلات بین شخصی افراد از فرهنگ‌های گوناگون در نشست‌ها اشاره دارد (Littlejohn & Foss, 2009).

اغلب محققان مرحله آغازین حوزه ارتباطات میان فرهنگی را از مؤسسه خدمات خارجی و کارهای ادوارد هال می‌دانند؛ اما، بیان دقیق تر آن است که متون ارتباطات میان فرهنگی تا جنگ جهانی دوم بروز و ظهوری نداشت. گادیکانست معتقد است که ظهور پارادایم ارتباطات میان فرهنگی را باید در طرح مارشال جست. این طرح را هری ترومن، رئیس جمهور آمریکا، در فاصله سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳ م، برای بازسازی اروپا در سال ۱۹۴۹ م پیشنهاد کرد. بر اساس این طرح، ملت‌های در حال توسعه در آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا باید از حمایت و کمک آمریکا بهره‌مند شوند. بدین وسیله، مؤسسه خدمات خارجی تأسیس شد (بشیری و کاظمی، ۱۳۹۸).

ارتباط بین فرهنگی نوعی ارتباط جهانی نیز تعریف می‌شود که افراد با زمینه‌های مختلف مذهبی، اجتماعی، قومی و آموزشی از آن استفاده می‌کنند. در ارتباطات بین فرهنگی به دنبال این هستیم که با طرح صورت‌های ارتباطی مورد استفاده در فرهنگ‌های مختلف، به درک درستی از نحوه ارتباط افراد از فرهنگ‌های متفاوت، در زمینه‌ای جهانی برسیم. به باور عاملی و مولایی (۱۳۸۸)، فرامحل شدن دیدگاه‌ها و کسب نگاه جمعی، مهم‌ترین رویدادهایی است که به

تغییر و تحول در حوزه ارتباطات میان‌فرهنگی منجر می‌شود؛ زیرا در این جریان، مهم‌ترین عنصر ارتباط، یعنی نگرش به گروه دیگر، تغییر پیدا می‌کند و فرصت‌های جدیدی را در اختیار ارتباطگران مختلف قرار می‌دهد، به نحوی که نگرش‌های فرامحلی و جمعی جایگزین نگاه‌های محلی، قوم‌مدارانه و یک‌جانبه‌نگر می‌شود. ارتباطات بین‌فرهنگی اطلاعات عمیقی را درباره موقعیت‌های ارتباطی و تعاملی متعدد افراد با پیشینه‌های قومی متفاوت از جوامع مختلف نشان می‌دهد. همچنین، به نحوه تعامل افراد از خاستگاه‌های فرهنگی متنوع با یکدیگر نیز توجه می‌شود (Gudykunst, 2003).

۲.۴. هویت قومی و فرهنگی

«هویت»، به لحاظ لغوی، در دو معنای متناقض به کار می‌رود: ۱. همسانی و یکنواختی مطلق؛ ۲. تمایزی که دربرگیرنده ثبات یا تداوم در طول زمان است. روان‌شناسان و نظریه‌پردازان شخصیت، هویت را در درجه نخست، امری فردی و شخصی می‌دانند و معتقدند که جنبه‌های اصلی هویت به ویژگی‌های شخصی و احساسی فرد معطوف است. بر اساس نظریه ازلای گرایبی، هویت‌های قومی برگرفته از طبیعت است. به بیان دیگر، این نظریه بیان‌کننده آن است که این هویت‌ها در گذشته به‌طور زیستی تعیین شده‌اند یا افراد آن‌ها را ساخته‌اند و به نسل‌های کنونی مردم منتقل شده است. اعضای یک گروه قومی نوعی آگاهی گروهی دارند که از زبان، فرهنگ، سنت‌ها و تاریخ آن‌ها شکل و نشأت می‌گیرد (Yaghiazarian, 2018). متفکران ازلای‌گرا بر این باور هستند که مردم، زمانی که از نظر جغرافیایی پراکنده شدند، اقوام و ملل مختلف به وجود آمدند. این گروه‌ها زبان‌های مختلف را توسعه دادند که موقعیت‌های منحصربه‌فرد آن‌ها را در زندگی منعکس می‌کرد. بنابراین، همان‌طور که زبان این قوم از نسلی به نسل دیگر منتقل شد، روح قومی این گروه نیز به نسل‌های جدید انتقال یافت.

از سوی دیگر، نظریه‌پردازان برساخت‌گرا استدلال می‌کنند که افراد، تنها به یک دسته قومی تعلق ندارند. چلندرا معتقد است که هنگام تحلیل یک گروه قومی، متوجه می‌شویم که این گروه در واقع ترکیبی از چندین هویت فرهنگی دیگر است. به عبارت دیگر، گروه‌های قومی از چندین هویت مختلف شکل گرفته‌اند که تحت یک مقوله برجسته متحد شده‌اند (ibid).

گروه سوم از نظریه‌های مطرح در این رابطه، ابزارگرایی است. براساس نظریه

ابزارگرایی، قومیت ابزاری است که مردم برای دستیابی به اهداف خود از آن استفاده می کنند، زیرا افرادی که ویژگی های مشترک دارند می توانند به طور مؤثر سازماندهی و بسیج شوند تا بر سیاست های عمومی تأثیر بگذارند (ibid).

در جمع بندی این بخش می توان گفت هویت قومی و فرهنگی بخش مهمی از هویت فردی و جمعی است. درک و قدردانی از هویت های قومی و فرهنگی مختلف به ایجاد جوامعی متکثرتر، آزادتر، عادلانه تر و فراگیرتر کمک می کند. به بیان عاملی و مولایی (۱۳۸۸)، شناخت فرد از خود، بر اساس ویژگی های هویتی ای است که از زمان کودکی در وی نهادینه شده است. گاه، فرد در تعریف کیستی خود به مجموعه ای از عناصر فرهنگی خاص مانند زبان، آداب و رسوم و مذهب تکیه می کند؛ بنابراین، همه افرادی را که در این ویژگی ها با او مشترک باشند در گروه فرهنگی و هویتی خویش جای می دهد؛ بر این اساس به تعریف «ما» و «دیگری» می پردازد که منشأ نگاه، جهان بینی، داوری و تصمیم گیری و رفتار در حوزه های متعدد حیات فردی و اجتماعی است.

۳.۴. حفظ هویت فرهنگی

منظور از حفظ هویت فرهنگی آن است که فرهنگ ملی در برابر آنچه آن را تهدید یا به آن تجاوز می کند حفظ و حراست شود. کشورهای جهان سوم برای برون رفت از شرایط عقب ماندگی اقتصادی و فناوری راهی جز پیروی از شرق و غرب فراروی خود نمی بینند. هر قدر وابستگی اقتصادی و فناورانه این کشورها به غرب فزونی بگیرد، شکوفایی اقتصادی غرب بیشتر می شود، همچنین، موجبات پیشرفت فنی آن با توسعه بازارهای فروش به طور گسترده تری فراهم می آید و توان سلطه گیری آن نیز فزونی می یابد (ورجاوند، ۱۳۶۹). راهکار، البته در ملی گرایی افراطی، انزوا و رویگردانی از شرق و غرب نیست؛ آنچه باید بدان توجه داشت انتفاع از جهانی شدن اقتصاد، بهره برداری از دانش و فناوری کشورهای پیشرفته و درعین حال بلع نشدن در هاضمه فرهنگی قدرت های جهانی است. به تعبیر دیگر، نگاه جهانی و کنشگری محلی رویکردی میانه و مطلوب در این عرصه است. لذا، برای حفظ هویت فرهنگی، توجه به محل و توسعه شناخت آن، یکی از گام های نخستین است. یکی از مصادیق این شناخت، آگاهی از میراث فرهنگی سرزمینی است. میراث فرهنگی عبارت است از تمامی عواملی که خواسته یا ناخواسته ما را تحت تأثیر قرار می دهد؛ آنچه جزء وجود ماست و به نحوی در فکر و عمل ما تأثیر می گذارد.

اعتبار فرهنگ عبارت است از مجموعه خاطره ها، یادبودها و میراث هایی که جامعه

گذشته را به آینده پیوند می‌زند و مانع گسستگی‌ها و دورشدن از هویت ملی می‌شود. میراث فرهنگی یک ملت بیانگر هویت فراموش‌نشده‌ی آن مردم است و عامل مؤثری برای شناخت و شناساندن خود به دیگران به‌شمار می‌رود (ورجاوند، ۱۳۶۹).

بنابراین، حفظ هویت فرهنگی به‌معنای حفظ و حراست از ارزش‌ها، آداب و رسوم، زبان، تاریخ و هنرهای مربوط به یک جامعه و یا یک گروه قومی است. این امر به‌منظور حفظ هویت و شناخت خود و جلوگیری از ازدست‌دادن آن، به‌دلیل تبلیغات و فرهنگ‌های خارجی، اهمیت دارد. به‌منظور حفظ هویت فرهنگی، باید ارزش‌ها و سنت‌های فرهنگی خود را تقویت کرد، زبان و ادبیات خود را حفظ کرد و به ترویج هنرهای محلی اهتمام ورزید. همچنین، آشنایی با تاریخ و سیره فرهنگی جامعه و ارزش‌های آن برای حفظ هویت فرهنگی، عاملی مهم به‌شمار می‌رود. این به‌معنای بی‌توجهی یا حتی کم‌توجهی به روندهای جهانی در عصر مدرن، پیشرفت‌های فنی و فناوری‌های نوین و نوظهور نیست. اتفاقاً، این تحولات موجب خلق امکاناتی شده است که می‌توان از آن‌ها در راستای وحدت، انسجام، کاهش تضادها و افزایش قدرت فرهنگ‌های ملی بهره گرفت. به‌طور مثال، عاملی و مولایی (۱۳۸۸) توسعه ارتباطات مجازی (ارتباط افراد از طریق رسانه‌ها) را در کنار ارتباطات فیزیکی، موجب کاهش حساسیت‌های بین‌فرهنگی می‌دانند که از جمله حساسیت‌های بین‌دینی و بین‌قومی را نیز شامل می‌شود.

۴.۴. نظریه انطباق ارتباطی

نظریه انطباق ارتباطی را هاوارد گلینز، استاد ارتباطات دانشگاه کالیفرنیا، و همکارانش در دهه ۱۹۶۰م مطرح کردند. این نظریه در بستر ارتباطات میان‌فرهنگی رشد کرده است. یونگ یون کیم معتقد است که «تطابق میان‌فرهنگی، به‌طور وسیع در قواعد علوم اجتماعی طی دهه ۱۹۳۰م مطالعه شده است» (Kim, 2007: 242).

با استفاده از نظریه انطباق ارتباطی، روابط بین افراد و گروه‌های فرهنگی مختلف، درک تفاوت‌های فرهنگی، نقش فرهنگ در شکل‌گیری هویت و ارتباطات اجتماعی مطالعه می‌شود. نظریه انطباق ارتباطی نشان‌دهنده این است که افراد و گروه‌ها برای تأمین نیازهای خود در محیط‌های فرهنگی مختلف، به رفتاری متناسب با ارزش‌ها، باورها و نظریه‌های آن فرهنگ تمسک می‌یابند. این تطابق ممکن است به‌طور آگاهانه یا ناخودآگاه اتفاق بیفتد و بسته به شرایط فردی و

اجتماعی، تغییر کند. نظریه انطباق ارتباطی موضوع‌هایی همچون تغییرات فرهنگی، تأثیر فرهنگ در ارتباطات بین فرهنگی، جنبه‌های روان‌شناختی انطباق ارتباطی و نقش تمدن در تعامل‌های بین فرهنگی را در بر می‌گیرد. در این نظریه ممکن است مسائلی همچون توانایی افراد در پذیرش و انطباق با فرهنگ‌های جدید، تأثیر تحصیلات و آموزش بر تطابق فرهنگی و ارتباط فرهنگ با سیاست استقرار مدرنیته در جوامع مختلف نیز ارزیابی شود. در نظریه‌هایی که بر تطبیق یا سازگاری تمرکز می‌شود، ارتباطات بین فرهنگی توانایی استفاده از راهبردهای زبانی توضیح داده می‌شود که به منظور کاهش یا افزایش فاصله‌ها در تعاملات ارتباطی بین فرهنگی اهمیت می‌یابد. با استفاده از نظریه‌های تطبیق، ارتباطات بین فرهنگی راهبردها، فنون یا رویکردهایی توضیح داده می‌شود. برای پرکردن شکاف بین افراد در محیط فرهنگی متفاوت، به این نظریه‌ها ارجاع می‌دهند و از آن‌ها استفاده می‌کنند. همچنین، از سوی دیگر، با استفاده از نظریه انطباق ارتباطی می‌توان توضیح داد که چگونه افراد دارای پیشینه‌های فرهنگی متنوع با نیازهای ارتباطی دیگران و یکدیگر سازگار می‌شوند، به ویژه در کنش‌های معطوف به هدف، که انطباق عوامل فرهنگی را ضروری تر می‌سازد (Griffin, 2000).

۵. روش‌شناسی

روش تحقیق در حقیقت بخش عملیاتی هر پژوهش علمی است که باید فرایندی نظام‌مند باشد. در این تحقیق که پژوهشی کیفی محسوب می‌شود، برای جمع‌آوری اطلاعات از روش مصاحبه استفاده شده است. به باور سیکورل (به نقل از فلیک، ۱۳۹۹)، مناسب‌ترین رویکرد برای پاسخ به سؤال‌های خرد علوم رفتاری، رویکرد کیفی است. فلیک (۱۳۹۹) نیز معتقد است رویکردهای کیفی برای موضوع‌های اجتماعی و سیاسی، به دلیل پیچیدگی و چندوجهی بودنشان کارایی مؤثرتر و نتیجه‌بخشی بهتری دارد. در رویکردهای کیفی تحقیق، یکی از متعارف‌ترین روش‌ها مصاحبه است. مصاحبه شکلی از خودگزارش‌دهی است، که هرچند رویکردی به نسبت ساده در جمع‌آوری داده‌ها محسوب می‌شود، اطلاعات ارزشمندی از آن تولید و تلاش می‌شود تا بتوان انواع خاصی از داده‌ها را از گفتارهای کلامی دیگران استخراج کرد (عاملی، ۱۳۹۲). مصاحبه، خود به چند نوع تقسیم می‌شود که در این پژوهش از گونه نیمه‌ساخت یافته آن استفاده شده است. مصاحبه نیمه‌ساخت یافته برای مطالعه اهمیت نسبی ایده‌ها و تجارب

مختلف در زمینه تحقیق سودمند است. سؤال‌هایی که در این مصاحبه پرسیده می‌شود بینشی را ایجاد می‌کند که افراد چگونه جهان را به شیوه‌های مختلفی درک می‌کنند و در نتیجه محققان، جهان را از چشم‌انداز افراد می‌بینند.

همچنین، در این روش دو نوع اصلی نمونه‌گیری وجود دارد: نمونه‌گیری احتمالی و نمونه‌گیری غیراحتمالی. در نمونه‌گیری غیراحتمالی محقق می‌تواند بر اساس خصوصیت خاصی پاسخگویان را برای مصاحبه انتخاب کند (عاملی، ۱۳۹۲). در این پژوهش نیز نمونه‌گیری غیراحتمالی انجام گرفت و محققان تلاش کرده‌اند تا در حد دسترسی‌ها و مقدرات خود، با افرادی از گروه‌های قومی مختلف افغانستان و دارای تحصیلات دانشگاهی ارتباط بگیرند و مقدمات انجام مصاحبه‌هایی نیمه‌ساخت‌یافته با آن‌ها را فراهم آورند.

ملاک پژوهش برای تعداد مصاحبه‌ها، حصول اشباع نظری در فرایند تحقیق بود. این روند در نهایت به اجرایی‌شدن ۱۴ مصاحبه با افرادی از چهار قومیت مهم و کلیدی افغانستان شامل پشتون، تاجیک، هزاره، و ازبک منجر شد. مصاحبه‌شوندگان تحصیلات کارشناسی، کارشناسی‌ارشد و دکتری داشتند و جملگی خود را پیرو یکی از دو مذهب فراگیر در افغانستان - تشیع و تسنن - معرفی کردند. مصاحبه‌ها به‌طور حضوری و برخط (از طریق برقراری ارتباط صوتی و تصویری) انجام شد. پس از اجرای مصاحبه‌ها، متن آن به‌طور مکتوب پیاده‌سازی شد. فرایند کدگذاری و مقوله‌بندی محتوای آن، که البته از مصاحبه‌های ابتدایی آغاز شده بود، ادامه یافت و تکمیل و تدوین شد. با مرور چندین باره متن هر مصاحبه، جملات، گزاره‌ها و فرازهای کلیدی استخراج شد. سپس، بخش‌هایی که به‌لحاظ موضوعی در یک حوزه قرار داشت، کدهای مشابه گرفت و در کنار هم قرار داده شد تا رفته‌رفته مقوله‌های اصلی خود را نشان دهد. پس از این مرحله، با مفهوم‌پردازی‌های منبعث از مطالعات نظری، محورهای مرتبط با هریک از دو ساحت «توصیف وضعیت» و «توصیه به حاکمیت» واکاوی و استخراج شد.

همچنین، برای جمع‌آوری اطلاعات در این تحقیق از روش اسنادی شامل فیش‌برداری‌های کتابخانه‌ای و استفاده از اطلاعات و مدارک معتبر در آرشیوهای دولتی که برای مصرف عموم بارگذاری می‌شود نیز بهره گرفته شد. داده‌هایی مانند آمار تولد، مرگ و نظایر آن، وقایع سیاسی و قضایی ثبت‌شده و دیگر محتواها و متون تاریخی در دسترس مشتمل بر مقالات تحقیقی، سایت‌های خبری معتبر، داده‌های سازمان ملل متحد، دولت افغانستان و دیگر نهادهای معتبر بین‌المللی نیز ذیل روش اسنادی در این پژوهش ارجاع و استفاده شده است.

۶. یافته‌ها

پیش از ورود به بخش یافته‌ها، لازم است نخست از خلال مطالعات اسنادی و آماری، تصویری از مختصات رسمی جغرافیایی و فرهنگی افغانستان ارائه شود. افغانستان واقع در بخش کوهستانی آسیای مرکزی، دارای ۶۵۲,۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت و کشوری نسبتاً پهناور است (Pyo et al., 2005). بر اساس اطلاعات اداره احصاییه و معلومات افغانستان تحت اداره طالبان، تعداد نفوس این کشور در سال ۱۴۰۳ش به طور تقریبی ۳۴/۹ میلیون نفر برآورد شده است. از این میان، حدود ۵۱ درصد جمعیت افغانستان را مردان و ۴۹ درصد دیگر را زنان تشکیل می‌دهند. ۷۰ درصد نفوس این کشور در روستاها و ۸/۶ میلیون برابر با ۲۵ درصد در شهرها زندگی می‌کنند. طبق این آمار، ۴۷/۵ درصد جمعیت افغانستان افراد کمتر از ۱۵ سال هستند. بنابراین، افغانستان جمعیتی جوان دارد. همچنین، ۴۹/۷ درصد جمعیت افغانستان در سن کار هستند (روزنامه/اطلاعات روز، ۱۴۰۲).

افغانستان با چندین کشور مرز مشترک دارد که همین امر نشان‌دهنده اهمیت جغرافیایی آن است. این کشور از سمت شرق و جنوب ۲۴۳۰ کیلومتر با پاکستان، از سمت غرب ۹۳۶ کیلومتر با ایران، از سمت شمال ۱۲۰۶ کیلومتر با تاجیکستان و ۱۳۷ کیلومتر با ازبکستان و از سمت شمال شرق نیز ۷۶ کیلومتر با چین مرز مشترک دارد (Ellington, 2012). این وسعت جغرافیایی همچنین، نشان‌دهنده آن است که افغانستان کشوری متنوع به لحاظ حضور قومیت‌هاست. بزرگ‌ترین قوم در افغانستان که بیشتر در مناطق جنوبی و شرقی آن سکونت دارند پشتون‌ها هستند که به زبان پشتو صحبت می‌کنند. دومین گروه قومی بزرگ افغانستان که در مناطق مرکزی و شمال کشور سکونت دارند تاجیک‌ها هستند و زبان آن‌ها فارسی است. هزاره‌ها نیز که بیشتر شیعه‌مذهب هستند در مناطق مرکزی این کشور زندگی می‌کنند. ازبک‌ها گروه قومی ترک‌زبان هستند که معمولاً در شمال افغانستان سکونت دارند. بلوچ‌ها نیز از دیگر اقوام حاضر در این کشور هستند که در جنوب و جنوب غرب افغانستان به سر می‌برند. همچنین، می‌توان نورستانی‌ها را گروه قومی کوچکی نام برد که در ولایت نورستان واقع در شرق افغانستان ساکن هستند. علاوه بر موارد ذکر شده، اقوام پراکنده دیگری نیز در این کشور زندگی می‌کنند که ممکن است نام آن‌ها در این پژوهش آورده نشده باشد.

در این تحقیق تلاش شد تا با افراد مختلف از اقوام گوناگون این کشور به طور هدفمند مصاحبه شود تا دربرگیری داده‌ها، همین‌طور دامنه دیدگاه‌های

مصاحبه‌شوندگان از سطح قابل‌قبولی برخوردار باشد، چراکه نگاه و باورهای گروه‌های قومی مختلف ممکن است بسته به در متن یا در حاشیه‌بودن آن‌ها متنوع باشد و تجارب زیسته بین‌فرهنگی متفاوتی را نیز شامل شود. این تکثر در انتخاب مصاحبه‌شوندگان علاوه بر اینکه غیراحتمالی بودن نمونه‌گیری را توجیه می‌کند، معرف‌بودن داده‌ها و عمق‌بخشیدن به تحلیل‌های منبعث از آن‌ها را نیز موجب می‌شود. همچنین، تلاش شده است با اقوامی که بیشترین جمعیت را در افغانستان دارند مصاحبه شود. به این ترتیب، پشتون‌ها بزرگ‌ترین و تاجیک‌ها دومین قوم بزرگ این کشور محسوب می‌شوند. اقوام دیگر نیز همچون ازبک، هزاره، ایماق، ترکمن، پامیری، بلوچ و سایرین نیز در افغانستان زندگی می‌کنند که از مصاحبه با برخی اقوام کم‌جمعیت، به‌دلیل محدودیت‌های پژوهش و دشواری‌های دسترسی صرف‌نظر شد.

پس از ترتیب‌دهی جلسات مصاحبه به دو صورت حضوری و غیرحضوری، متون مصاحبه‌ها پیاده‌سازی و مفاهیم اشاره‌شده تفکیک و دسته‌بندی شد تا زمینه برای استخراج مقوله‌های مرکزی فراهم شود. از آنجاکه هر مصاحبه به دو بخش کلی «توصیف وضعیت» و «توصیه به حاکمیت» تقسیم شده بود، این دسته‌بندی نیز در دو بخش صورت گرفت: ۱. ترسیم وضعیت کنونی-تاریخی-کشور، ۲. طرح پیشنهادهایی به‌منظور گذار تدریجی از آن. پس از کدگذاری جملات و عبارات‌ها و ارزیابی مفهومی آن، در نهلیت طبقه‌بندی دوگانه‌ای شامل چهار مقوله محوری در بخش «توصیف وضعیت» و چهار مقوله محوری در بخش «توصیه به حاکمیت» (راهکارهای پیشنهادی) احصا شد.

۱.۶. چالش‌های انگاره‌ای؛ چالش‌های سیاسی

تنوع قومی، تنوع زبانی، تنوع مذهب، و یک‌جانبه‌گرایی و استبداد فرهنگی چهار مقوله‌ای است که ذیل طبقه‌بندی چالش‌های انگاره‌ای (ذهنیت‌های بین‌قومی) و چالش‌های سیاسی (نزاع بین‌فرهنگی) قرار گرفت و مصاحبه‌شوندگان بیشتر با بهره‌گیری از این عناصر به توصیف و تبیین تضادها و چالش‌های ارتباطات بین‌فرهنگی در افغانستان پرداختند. به‌عبارت دیگر، مصاحبه‌شوندگان منشأ تضادهای فرهنگی افغانستان را در این چهار عامل می‌یافتند. به همین اعتبار می‌توان آن‌ها را «مقوله‌های توضیح‌دهنده تضاد از دیدگاه مصاحبه‌شوندگان» نامید. از طرف دیگر، «ارتقای سطح سواد و تحصیلات»، «بازطراحی نظام

رسانه‌ای»، «توسعه گردشگری داخلی» و «تقویت سازمان‌های مردم‌نهاد» چهار مقوله‌ای است که اغلب مصاحبه‌شوندگان توصیه و راهکارهای پیشنهادی خود را برای گذر تدریجی از وضعیت تاریخی مذکور با امان و ارجاع به آن‌ها بیان داشتند. اکنون، در ادامه، با استفاده از یافته‌های پژوهش به بسط مفهومی و توضیح تفصیلی هریک از این مقوله‌ها می‌پردازیم.

۱.۱.۱. تنوع قومی

واژه «قومیت» به گروهی از افراد گفته می‌شود که از نظر فرهنگی، زبان، اعتقادات و سایر ویژگی‌های اجتماعی مشترک هستند. اقوام معمولاً در منطقه جغرافیایی مشخصی زندگی می‌کنند، تجارب تاریخی مشترک، سنت‌های فرهنگی، و زبان مشخصی دارند؛ همچنین، آداب و رسوم مشابهی را دنبال می‌کنند که بر مبنای آن خودشان را بخشی از یک گروه اجتماعی می‌دانند.

افغانستان نیز همان‌طور که توضیح دادیم محل حضور و زندگی قومیت‌های متعدد و متنوع است. به همین ترتیب، قومیت‌گرایی در افغانستان نیز پیشینه‌ای تاریخی دارد که در طول ادوار مختلف در این کشور ظهور و بروز داشته است. به‌طور کلی، ساخت سیاسی و فرهنگی افغانستان تحت سایه چالش‌های انگاره‌ای (ذهنیت‌های بین‌قومی) و چالش‌های سیاسی (نزاع‌های فرهنگی معطوف به کسب قدرت) به‌نحوی است که تا به حال بستری فراگیر برای شکل‌گیری نوعی هویت ملی و دربرگیرنده تمامی اقوام موجود در آن به‌وجود نیامده است. هویت ملی همواره یکی از موارد و موضوع‌های حساس سیاسی و فرهنگی در افغانستان بوده است. تفاوت‌های زبانی، فرهنگی و مذهبی در افغانستان و شباهت‌های قومی و فرهنگی با اقوام کشورهای مجاور در کنار بروز جنگ‌ها و تضادهای متعدد در آن باعث شده است که هویت ملی در این کشور شکل نگیرد یا دست‌کم چندان پررنگ نباشد. بر همین اساس، اکثر اندیشمندانی که راجع به افغانستان مطالعه و پژوهش می‌کنند، درباره این مسئله اجماع نظر دارند که در این سرزمین، دولت-ملت و هویت ملی به‌طور کامل شکل نگرفته و هنوز شکاف‌های قومی-قبیله‌ای به‌نحو قابل‌توجهی فعال است و احتمال تعارض و کشمکش وجود دارد.

در شرایط فعلی، افغانستان کشوری است که هویت ملی در آن، امری ضعیف و کم‌رنگ است و هویت در گستره سرزمینی آن، بیشتر واجد جنبه‌های جغرافیایی، زبانی، مذهبی و قومی است تا ملی و میهنی. در جامعه افغانستان، افراد از بدو تولد تا مراحل مختلف زندگی فردی و اجتماعی، در جایگاه یکسانی

قرار ندارند و معیارهای دسته‌بندی - از جمله ویژگی‌هایی مربوط به قوم، زبان، مذهب و نسب - بر جایگاه اجتماعی آنان اثرگذار است (Hettne, 2010). افغانستان، به‌لحاظ تکثر قومی، چهارمین کشور آسیا (پس از هند، چین و مالزی) است و در جهان نیز جایگاه سی‌وهفتم را دارد (ارزگانی، ۱۳۹۰). اریوال، افغانستان‌شناس معروف، گروه‌های قومی افغانستان را به‌این ترتیب احصا کرده است: «عرب، ایماق، بلوچ، براهویی، اشکاشمی، فارسیوان، فیروزکوهی، گاورباتی غربت، گوجر، هزاره، هندو، جلالی، جمشیدی، جت، جوگی، قیرقیز، کوتانا، ملکی، ماوری، میش‌مست، مغول، تاجیک، مونجانی، نورستانی، اورسوری، پرچی، پشه‌ای، پشتون، قرلق، پیکراج، قزاق، قبچاق، قزلباش، روشانی، سنگلیچی، سیک، تاتار، تایمنی، تیموری، تیره‌هی، ترکمن، ازبک، واخی، یهودی، و وزوری» (سجادی، ۱۳۹۵: ۷۷).

در طول تاریخ مدرن، همواره قوم پشتون در افغانستان حکومت کرده‌اند؛ تنها دو نفر غیر از پشتون‌ها بر افغانستان حکومت رانده‌اند که هردوی آن‌ها از قوم تاجیک بوده‌اند. یکی از آن‌ها حبیب‌الله کلکانی است که رهبری شورش علیه حکومت امان‌الله‌خان را بر عهده داشت و در ژانویه ۱۹۲۹م در مقام نخستین رهبر غیرپشتون در تاریخ افغانستان امروزی، قدرت را به‌دست گرفت (دهشیار، ۱۳۹۰). بااین‌حال، اقوام تاجیک در طول تاریخ، به‌لحاظ سهم در قدرت، وضع متوسطی داشته‌اند؛ برهان‌الدین ربانی، احمدشاه مسعود و محمدقاسم فهیم از دیگر افراد مشهور این قوم به‌شمار می‌روند (سبحانی، ۱۳۸۸). این یک‌جانبه‌گرایی قومی که تنها در مقطعی، آن‌ها تنها به‌واسطه یک قومیت، نقض شده است در این پژوهش در طبقه چالش‌های سیاسی و نزاع‌های فرهنگی معطوف به کسب قدرت قرار گرفته است. چنین تضادهایی زمینه‌مناسبات خصمانه اقوام با یکدیگر را در طول تاریخ فراهم آورده است و نمود و بروز فرهنگی آن منجر به زایش مخاطراتی شده است. این مخاطرات در این پژوهش در طبقه چالش‌های انگاره‌ای و ذهنیت‌های بین‌قومی معرفی شده است. شکل‌گیری و تقویت این انگاره‌های ذهنی در نهایت موجب شده است نفرت گروه‌های قومی افغانستان از یکدیگر شکل گیرد. این خصومت‌ها بیشتر از جانب قوم مسلط، یعنی پشتون‌ها، علیه دیگر اقوام جریان یافته و اعمال شده است (زاهدی، ۱۳۸۹).

در نگاه نخست، می‌توان گفت تنوع قومی و اختلاف و تفاوت میان اقوام در سایر کشورهای دنیا نیز وجود دارد. حمیدالله، ۲۹ ساله، سنی، تاجیک و دانشجوی کارشناسی‌ارشد، در این‌باره چنین بیان می‌کند:

«در تمام کشورها و فرهنگ‌های مختلف دنیا همین تفاوت‌هاست که زیبایی خلق می‌کند و موجب برقراری تعادل میان شهروندان یک شهر می‌شود. همدیگرپذیری یا حداقل داشتن دانش همدیگرپذیری می‌تواند فرصت خوبی برای ارتقای فرهنگی باشد.»

همان‌طور که اشاره کردیم، تفاوت‌ها و تنوع‌های قومی و فرهنگی امری مثبت و پذیرفته شده است؛ اما، آنچه تفاوت را بدل به تضاد و چالش می‌سازد برتر دانستن یک قوم بر قوم دیگر و وابسته کردن سایر اقوام به یک قوم خاص است که در افغانستان مشاهده می‌شود و موجبات عدم درک متقابل، پُررنگ شدن چالش‌های انگاره‌ای و شکل‌گیری تنش‌های قومی و فرهنگی را فراهم می‌سازد. به گفتهٔ حسیب‌الله، ۲۴ ساله، شیعه تاجیک و دانش‌آموختهٔ کارشناسی:

«اکثر مردم ممکن است در جامعه تصورات غلطی دربارهٔ گروه‌های قومی و مذهبی خاص داشته باشند. این تصورات غلط ممکن است به تبعیض و عدم احترام منجر شود.»

مطابق نظریهٔ انطباق ارتباطی گلنز، با نظریه‌های تطبیق می‌توان ارتباطات بین فرهنگی را راهبرد، فنون، یا رویکردهایی توضیح داد که برای پرکردن شکاف بین افراد در محیط فرهنگی متفاوت، بدان ارجاع و از آن استفاده می‌شود؛ اما، چنانکه اشاره کردیم، در افغانستان، نه تنها از ظرفیت‌های ارتباطات بین فرهنگی برای ترمیم این شکاف‌ها استفاده نمی‌شود، بلکه هنجارهای اجتماعی و فضای سیاسی به گونه‌ای است که به عمیق‌تر شدن این شکاف‌ها نیز منجر می‌شود. کانفیلد بر این عقیده است که مردم افغانستان خود را منتسب به گروه‌های مختلف اجتماعی، سرزمینی (تشکیلات استانی و منطقه‌ای)، دینی (مذاهب سنی و شیعه) و جد مشترک قومی (مانند درانی، الکوزی، ابدالی) می‌دانند (Rasuly-Paleczek, 2001). به باور شهرانی و کانفیلد، یکی از سیاست‌های حکومت در دوران امیر عبدالرحمن خان که به‌طور چشمگیری بر صف‌بندی‌های اجتماعی - سیاسی ساکنان مناطق مختلف و روستاها در افغانستان تأثیر گذاشت سیاست جانبداری و تبعیض قومی بود. حکومت با گروه‌های قومی مختلف برخورد متفاوت داشت و قبایل پشتون در مجموع امتیاز بالایی داشتند. برخی از آنان از خدمت سربازی و مالیات معاف بودند؛ برخی دیگر مشمول دریافت مستمری و معاش روزانه می‌شدند و برای برخی عشایر و کوچ‌نشینان پشتون

نیز در هندوکش حقوق و امتیازات ویژه‌ای (علفچر) در نظر گرفته شده بود (Shahrani & Canfield, 2022).

این تبعیض‌ها که در این پژوهش در دسته «چالش‌های سیاسی و نزاع‌های بین‌فرهنگی با هدف سهم‌بری بیشتر از قدرت» قرار گرفته است، به انحای دیگر در دوران معاصر نیز امتداد یافته است؛ به‌طور مثال، درحالی‌که در افغانستان بیش از ۵۷ گروه قومی حضور دارند، در سرود ملی نظام جمهوری افغانستان نام ۱۴ قوم آمده است. این اقوام فرهنگ خاص خود را دارند که باعث می‌شود تفاوت‌های بیشتری میان آن‌ها بروز یابد. ساختار قبیل‌های و سنتی هنوز در اقوام افغانستان، به‌خصوص در میان پشتون‌ها و ترکمن‌ها، حفظ شده است. اسحاق، ۲۳ ساله، شیعه، هزاره و دانش‌آموخته کارشناسی، می‌گوید:

«در افغانستان همیشه تضادهای قومی وجود داشته و این سبب شده است که تعاملات فرهنگی مثبت و بهره‌های مرتبط با آن همواره زیر سایه تضادها و اختلاف‌ها باقی بماند و هیچ‌گاه ثمرات مثبت آن مورد استفاده واقع نشود.»

بنابراین، تضادهای قومی یکی از چالش‌های اصلی و مهم ارتباطات بین‌فرهنگی در افغانستان است.

۶.۱.۲. تنوع زبانی

«زبان» ابزار اصلی برای ارتباط برقرار کردن میان انسان‌ها به حساب می‌آید که می‌توان از طریق آن گفتار، نوشتار، نشانه‌ها و مفاهیم را منتقل کرد. افغانستان متشکل از اقوام مختلف است که هرکدام زبان مخصوص خود را دارند. افغانستان از لحاظ تعداد و تنوع زبانی در ردیف چند کشور نخست جهان قرار داد. بعضی محققان برای افغانستان تعداد ۲۰ زبان و گویش ذکر کرده‌اند؛ برخی دیگر این تعداد را بیش از ۴۰ زبان و گویش دانسته‌اند. همچنین، محققان بر این باور هستند که حداقل ۲۲ و حداکثر ۵۵ گروه قومی مستقل در افغانستان زندگی می‌کنند که در مجموع، به بیش از ۳۰ زبان صحبت می‌کنند (نجفی، ۱۳۸۹). این آمار و ارقام نشان‌دهنده آن است که لهجه‌ها و گویش‌های مختلف در طول تاریخ و با تمام تغییرات و تحولات، اصالت خود را در این جغرافیا حفظ کرده است. با آنکه تنوع زبانی یکی از نمادهای غنای فرهنگی افغانستان است و معمولاً مردم اقوام مختلف تلاش می‌کنند قادر به فهم زبان‌های یکدیگر و برقراری ارتباطات اجتماعی

باشند، در نهادهای علمی به دو زبان دری و پشتو تدریس می‌شود. همین امر موجب می‌شود چالش‌هایی در حوزه ارتباطات بین فرهنگی پدید آید. چنان‌که اشاره کردیم، گلپز نیز در نظریه انطباق ارتباطی، یکی از ارکان ارتباطات بین فرهنگی را توانایی استفاده از راهبردهای زبانی می‌داند که به‌منظور کاهش یا افزایش فاصله‌ها بدان توجه می‌شود. این فاصله‌ها در تعاملات ارتباطی بین فرهنگی وجود دارد.

با توجه به توضیح‌های داده‌شده، به‌نظر می‌رسد این راهبردهای زبانی در افغانستان در جهت افزایش فاصله‌های فرهنگی به کار گرفته شده است، چراکه تبعیض‌های زبانی از دیرباز در این کشور وجود داشته و همیشه موضوعی چالش‌برانگیز بوده است. زبان‌های دری و پشتو زبان‌های اصلی‌ای هستند که بیشترین گویشوران را در این سرزمین دارند. زبان‌هایی دیگر نیز نظیر پامیری، پشه‌ای، بلوچی، ازبکی، نورستانی، ترکمنی هر کدام در مناطقی از کشور رایج است. باوجوداین، در طول تاریخ افغانستان و در دوره‌های گوناگون، به زبان‌های غیررسمی کمتر توجه و از آن حمایت شده است. این موضوع به‌طور مداوم در زمان‌های مختلف موجب نارضایتی و اعتراض گروه‌های قومی شده است و یکی دیگر از مصادیق «چالش‌های سیاسی و نزاع بین فرهنگی» به‌شمار می‌رود. عدم دسترسی برابر به آموزش، خدمات دولتی و رسانه‌ها به زبان مادری، همواره یکی از مسائل مهم افغانستان بوده است که شکاف‌های قومی و فرهنگی در این کشور و چالشی بر سر راه ارتباطات بین فرهنگی در آن به‌ویژه میان اقوام مرکزی و پیرامونی را موجب شده است. عبدالله، ۲۵ ساله، سنی، پشتون و دانش‌آموخته کارشناسی، در این زمینه می‌گوید:

«اختلافات زبانی در افغانستان در طول تاریخ تحت تأثیر تاریخ، سیاست و فرهنگ بوده است و مردم نقشی در این زمینه نداشته‌اند؛ هر قومی که به قدرت رسیده است تلاش کرده است تا هم‌قطاران و هم‌زبانان خود را به قدرت برساند و زبان قوم خود را مسلط سازد.»

۳.۱.۶. تنوع مذهبی

در مقوله تنوع دینی و مذهبی در افغانستان باید گفت ۹۹ درصد از جمعیت این کشور را مسلمانان تشکیل می‌دهند. ۱ درصد باقیمانده پیروان مسیحیت، یهودیت، آیین سیک و آیین هندو هستند. همچنین، بین ۷۰ تا ۸۰ درصد از جمعیت

افغانستان مذهب تسنن دارند و بیشتر از فقه حنفی تبعیت می‌کنند. جمعیت سنی‌های حنفی از اقوام مختلف پشتون، تاجیک، ترکمن، نورستانی، بلوچ و سایر اقوام ترکیب یافته است. قریب به اتفاق قوم پشتون که بیشترین شمار جمعیت را در افغانستان دارند تابع فقه حنفی هستند و تنها اقلیتی محدود از شیعیان در بین آن‌ها مشاهده می‌شود. از نظر جغرافیایی، حنفی‌ها در بیشتر نقاط کشور ساکن بوده‌اند و از این منظر تمرکز یا محدودیت جغرافیایی ندارند. سایر مذاهب اهل تسنن پیروان اندکی دارند؛ بنابراین، اقلیت محسوب می‌شوند و در عرصه‌های اجتماعی اثرگذاری چندانی ندارند (سبحانی، ۱۳۸۸).

قوانین و امورات کشوری در افغانستان نیز بر اساس فقه حنفی است. از سوی دیگر، شیعیان پیرو فقه جعفری، ۲۰ تا ۳۰ درصد از جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند. هزاره‌ها بیشترین جمعیت شیعیان افغانستان را به خود اختصاص داده‌اند. علاوه بر آن، اقوام دیگر نیز همچون قزلباش، بلوچ، ترکمن، سادات، خلیلی‌ها، تاجیک، پشتون، ازبک و برخی اقوام دیگر پیروانی از مذهب تشیع دارند (ستاری و همکاران، ۱۳۹۶).

از منظر جغرافیایی، شیعیان نیز، مانند اهل تسنن، در تمام مناطق افغانستان حضور دارند، اما اکثر آن‌ها در سرزمین‌هایی مانند بامیان حضور دارند که به مناطق شیعه‌نشین مشهور است. علاوه بر شیعیان جعفری که بیشترین شیعیان افغانستان را تشکیل می‌دهند، حدود ۳ درصد از جمعیت افغانستان، از شیعیان اسماعیلی هستند (همان).

باوجوداین، تنوع مذهبی در افغانستان موضوعی پیچیده است که تأثیر عمیقی بر جامعه دارد. افراد با پیشینه‌های مذهبی مختلف، تفاوت‌های اساسی در عقاید و رفتارهای دینی دارند. این تفاوت‌ها تا حدی است که گاه به سوء تفاهم و تنش در ارتباطات می‌انجامد و از این حیث زیرمجموعه‌بخش «چالش‌های انگاره‌ای» است. به عبارت دیگر، در برخی مواقع، افراد توانایی درک و تحمل دیدگاه‌های مذهبی متفاوت را ندارند. همین امر به قضاوت‌های سطحی و جبهه‌گیری‌های افراطی منجر می‌شود. حمیدالله، ۲۹ ساله، سنی، تاجیک و دانشجوی کارشناسی‌ارشد، در صحبت‌های خود به همین نکته اشاره می‌کند:

«در جامعه‌ای که ما زندگی می‌کنیم برخی‌ها سنی‌مذهب هستند و برخی دیگر شیعه هستند؛ گاهی اوقات این تنوع باعث عدم درک متقابل و فهم یکدیگر می‌شود؛ این سبب می‌شود که از گفتگوی سالم با همدیگر پرهیز کنند.»

تاریخ اجتماعی و سیاسی افغانستان نیز تعارض‌ها و رویارویی‌های پر شمار و گاه خونینی را به دلیل تعلقات و ستیزه‌گری‌های مذهبی به‌نمایش گذاشته است که، به دلیل آشکاربودن سویه‌های قدرت در آن، از مصادیق «چالش‌های سیاسی» محسوب می‌شود. یکی از این درگیری‌های برجسته، قتل عام شیعیان هزاره به‌دست امیر عبدالرحمان خان در دهه ۹۰ قرن نوزدهم میلادی بوده است که طی آن نزدیک به ۶۲ درصد از شیعیان هزاره قتل عام و ده‌هزار تن دیگر به غلامی و کنیزی و بردگی گرفته شدند (ستاری و همکاران، ۱۳۹۶). به گفته شاه‌قاسمی (۲۰۱۵)، امیر عبدالرحمان خان بسیار بی‌رحم بود و شورش‌ها را به بدترین وجهی سرکوب می‌کرد. او غلجایی‌ها را سرکوب کرد و به شمال کوچاند. همچنین، پس از کشتاری که به راه انداخت، هزاره‌ها از ترس او به روسیه، کوئته پاکستان و مشهد در ایران گریختند. همه این قرائن و رویدادهای تاریخی حاکی از آن است که مذهب بخش مهمی از هویت فرهنگی افراد را تشکیل می‌دهد که تعارض در آن در نبود مؤلفه‌های سازگارپذیری و توانایی‌های ارتباطات بین‌فرهنگی به چالش‌های جدی در روابط انسانی منجر می‌شود. عبدالله، ۲۵ ساله، سنی، پشتون و دانش‌آموخته کارشناسی در این رابطه می‌گوید:

«وجود مذاهب گوناگون در جامعه یک چالش است. بسیاری بدون آنکه درکی از تنوع مذهبی داشته باشند، دست به پرخاشگری می‌زنند؛ درحالی‌که اگر زمینه فهم درست ایجاد شود، می‌تواند یک گزینه مناسب برای تقویت روابط مردم با همدیگر شود.»

آزادی مذهب در قانون اساسی نظام افغانستان تضمین شده است. بر اساس این قانون، دین اسلام دین رسمی جمهوری اسلامی افغانستان است، اما پیروان سایر ادیان نیز در محدوده قانون، آزادی عمل خواهند داشت. اگرچه این ظرفیت‌های قانونی بسترهای مناسبی برای تعامل و تعادل فرهنگی در جامعه ایجاد می‌کند، واقعیت‌های اجتماعی حاکی از آن است که برخی تعصب‌ها و تبعیض‌های مذهبی در جامعه افغانستان وجود دارد که مانع از شکل‌گیری و تداوم ارتباطات سازنده میان افراد و گروه‌ها با پیشینه‌های مذهبی متفاوت است. در واقع، آنچه تکثر فرهنگی را از فرصت به چالش و تهدید ملی مبدل می‌سازد نشان‌دادن صورت‌های گوناگونی از تعصب، تبعیض و عدم تحمل از سوی اقوام، مذاهب، احزاب، به‌ویژه گروه‌های سیاسی-فرهنگی مسلط است.

۶.۱.۴. یک‌جانبه‌گرایی و استبداد فرهنگی

در نگاهی کلی می‌توان گفت که بیش از ۵۰ قومیت با خصوصیات خاص قومی، زبانی و سنت‌های ویژه، در افغانستان شناسایی شده‌اند (خسروشاهی، ۱۳۷۰). در جوامعی که اقوام مختلفی وجود دارند توسعه ارتباطات میان‌فرهنگی مسئله‌ساز می‌شود. کشوری چندفرهنگی مثل افغانستان همان‌گونه که می‌شود از تنوع فرهنگی خود بهره‌مند شود، با چالش‌ها و ستیزهای فرهنگی نیز مواجه است. در این گونه جوامع دولت‌ها ایفاگر نقش‌های مهمی هستند که در مجموع نتایج سازنده یا مخربی به بار می‌آورد. اکنون در افغانستان دولت‌ها و گروه‌های حاکم دچار سیاست‌های قوم‌محورانه شده‌اند. برخی مردم افغان بر این باور هستند که تنوع فرهنگی و ناآشنایی با فرهنگ‌های دیگر از مشکلات اساسی جامعه افغانستان است. حکیم، ۲۶ ساله، شیعه، هزاره و دانش‌آموخته کارشناسی، در این زمینه معتقد است:

«افغانستان اگرچه جامعه‌ای متکثر با اقوام متنوع است، مردمان آن شناخت کافی از فرهنگ‌های یکدیگر ندارند و از این جهت هیچ وقت در میان آن‌ها ارتباطات بین‌فرهنگی برقرار نشده است و اگر هم برقرار شده باشد، به صورت مقطعی بوده است.»

در طول تاریخ، در افغانستان نیز طبقه حاکم همواره فرهنگ و زبان خود را بر اقوام دیگر تحمیل کرده و مانع از شکل‌گیری مؤثر ارتباطات بین‌فرهنگی در سطح کشور شده است. چالش‌ها و موانع فرهنگی متعددی در ادوار مختلف تاریخی مانع تعامل و هم‌فکری مردم افغانستان شده است، از جمله اینکه فرهنگ افغانستان فرهنگی قانون‌گریز است؛ یعنی، مبتنی بر دستور و حاکمیت اراده اشخاص است. شاه‌قاسمی (۲۰۱۵) یکی از بارزترین اقدام‌های فرهنگ‌ستیزانه را در افغانستان تخریب مجسمه‌های بودا با گلوله و مواد منفجره به دستور حکومت وقت در سال ۲۰۰۱م می‌داند که نمادی از استبداد فرهنگی حاکم بر این کشور به‌شمار می‌رود. دو مجسمه بزرگ بامیان، صلصال و شهنامه نام داشت. صلصال ۵۵ متر و شهنامه ۳۷ متر ارتفاع داشت. این مجسمه‌ها در قرن ششم میلادی در بامیان از دل کوه کنده شده بود و برای قرن‌ها از شاخص‌ترین جذابیت‌های فرهنگی و گردشگری افغانستان به‌شمار می‌رفت. به‌همین دلیل بود که جهان از شنیدن خبر تخریب آن‌ها تکان خورد و یونسکو آن را «دهشت‌افکنی فرهنگی» نامید.

نهادینه‌شدن فرهنگ قبیله‌ای نیز در افغانستان مسئله‌ای جدی و اساسی است. به‌طور خاص، قبیله‌گرایی قوم پشتون و فرهنگ متعاقب آن یکی از مهم‌ترین چالش‌ها برای رسیدن به ارتباطات بین‌فرهنگی پایدار و تعاملات مثبت در جامعه افغانستان است. به‌طور مثال، یکی از پیامدهای فرهنگ قبیله‌ای نپذیرفتن افراد از اقوام و قبایل دیگر در مصادر مهم حاکمیتی و اولویت‌داشتن قومیت بر صلاحیت است که یکی دیگر از مصادیق مهم «چالش‌های سیاسی و نزاع‌های بین‌فرهنگی معطوف به قدرت» در دسته‌بندی دوگانه این پژوهش است. چنین وضعیتی با روندهای جهانی و اصول حاکم بر جهانی‌شدن نیز ضدیت و تناقض آشکار دارد. در مجموع، می‌توان گفت افغانستان در شرایط کنونی و با توجه به نحوه برخورد حاکمیت با تکثر فرهنگی موجود در آن، گرفتار مسائل عدیده‌ای در حوزه فرهنگ و ارتباطات بین‌فرهنگی است؛ فقدان هویت ملی، دیدگاه‌های قبیله‌ای، تبعیض‌های قوم‌مدارانه و نابرابری در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه افغانستان را دچار سوءتفاهم در میان یکدیگر و چندپارگی فرهنگی کرده است.

اکنون پس از توضیح مقوله‌های تضاد از دیدگاه صاحب‌شوندگان که در ذیل بخش «توصیف وضعیت» به آن اشاره شد، در ادامه و در ذیل همان دسته‌بندی دوگانه چالش‌های انگاره‌ای (ذهنیت‌های بین‌قومی) و چالش‌های سیاسی (نزاع‌های بین‌فرهنگی معطوف به قدرت)، به شرح چهار مقوله مستخرج از راهکارهای پیشنهادی برای گذر از وضعیت تاریخی ذیل بخش «توصیه به حاکمیت» می‌پردازیم.

۱.۵. ارتقای سطح سواد و تحصیلات

توجه به آموزش و افزایش آگاهی عمومی در افغانستان در زمینه‌های برابری و تنوع فرهنگی زمینه را برای پذیرش و درک تفاوت‌ها فراهم می‌کند. هرچه سطح آگاهی در جامعه بیشتر شود، بسترهای کاهش تبعیض، افزایش هم‌دلی میان گروه‌های مختلف و کم‌رنگ‌شدن چالش‌های انگاره‌ای به‌نحو مطلوب‌تری فراهم می‌آید. محمدتقی، ۲۷ ساله، شیعه، تاجیک و دانش‌آموخته کارشناسی، در این رابطه باور دارد:

«ابتدا باید مردم دریابند که وجود اقوام، زبان‌ها، و مذاهب مختلف در کشور، مسئله و بحران نیست، بلکه هرکدام به‌منزله گل‌های رنگارنگ یک باغ است. همچنین، ایده‌های مهم و سازنده‌ای که می‌توانند برای کشور مفید واقع شوند از

سوی هر شهروندی با هر زبان، قومیت و باوری که بیان شود، باید مورد توجه قرار گیرد تا همه اقوام و گروه‌ها اطمینان یابند که می‌توانند در پیشرفت سرزمینشان سهم داشته باشند و نقش ایفا کنند.»

احمد، ۲۸ ساله، سنی، پشتون و دانش‌آموخته کارشناسی نیز به تبعیض‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید:

«نبود امکانات اقتصادی برای تحقیق و نبود شرایط خوب امنیتی باعث شده است که تبعیض در میان مردم افغانستان باقی بماند. نیاز هست برای از بین بردن تبعیض‌های آموزشی از سوی حکومت مرکزی اقدام شود تا بدین وسیله و از طریق افزایش آگاهی، حس همدیگرپذیری در میان مردم افزایش یابد.»

محمدیاسین، ۳۰ ساله، سنی، پشتون و دانش‌آموخته کارشناسی ارشد هم نقش کم‌سواد را در وضعیت کنونی افغانستان برجسته می‌داند:

«نبود خدمات، دوری از شهرها و نداشتن سواد کافی چالش‌های فرهنگی را افزایش می‌دهد و موجب تضعیف یک جامعه عقب مانده می‌شود و بدبختانه افغانستان یک کشور عقب مانده است.»

با آنکه در دو دهه گذشته، در نهادهای ملی و بین‌المللی در افغانستان در عرصه بالابردن سطح سواد تلاش شده است، تا اکنون سطح سواد در جامعه افغانستان پایین مانده است. سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) در سال ۱۴۰۰ش اعلام کرد که افغانستان در دو دهه گذشته دستاوردهای زیادی در عرصه‌های مختلف داشته و در این مدت میانگین سواد از ۳۴ درصد به ۴۳ درصد افزایش یافته است، اما هنوز هم ۱۲ میلیون جوان و بزرگسال مهارت‌های ابتدایی سوادآموزی ندارند (روزنامه/اطلاعات روز، ۱۴۰۰).

آموزش و ترویج ارتباطات میان‌فرهنگی در مدارس و دانشگاه‌های کشور با استفاده از ادغام برنامه‌های درسی که به درک تنوع فرهنگی و احترام به آن می‌پردازند، آموزش مهارت‌های ارتباط میان‌فرهنگی و به‌حداقل رساندن تعارض‌ها و منازعه‌های قومی برای دانش‌آموزان و دانشجویان و برگزاری کارگاه‌ها، دوره‌های عملی و سخنرانی‌های متنوع با موضوع ارتباطات میان‌فرهنگی در جامعه علمی به تقویت ارتباطات میان‌فرهنگی، سازگاری فرهنگ‌ها، تضعیف کلیشه‌های نادرست و انگاره‌های نامطلوب و در نهایت انطباق‌پذیری اقوام با یکدیگر می‌انجامد. افغانستان

همواره در طول سالیان متوالی درگیر جنگ‌های متعدد بوده و کمتر دوره‌هایی را به خود دیده است که در آن طبقات تحصیل کرده بر مسند قدرت و امور کشور قرار گرفته باشند. علاوه بر این، زمینه‌ها و ظرفیت‌های ارتباطات میان فرهنگی در میان معلمان و اساتید نیز به ندرت فراهم شده است. در مجموع، فقدان نگاه علمی و دانشگاهی در عرصه‌های اجرایی و ارتباطی کشور شرایط را برای بروز تضادها و چالش‌های بیشتر مهیا کرده است. به همین دلیل، یکی دیگر از راهکارهای بهبود این وضعیت، توجه به آموزش معلمان و اساتید در حوزه ارتباطات میان فرهنگی، نگاه فرصت‌محور به تنوع و تلاش برای مدیریت آن، ایجاد محیطی امن برای گفتگو و تبادل اندیشه و خلق فرصت‌هایی به منظور انتقال تجارب صاحب‌نظران، اندیشمندان و گروه‌های مختلف اجتماعی با پس‌زمینه‌های متفاوت فرهنگی است.

۶.۱.۶. بازطراحی نظام رسانه‌ای

رسانه‌ها در گسترش و ترویج ارتباطات بین فرهنگی نقش مهمی دارند. رسانه‌ها به معرفی و شناساندن فرهنگ‌های متکثر و هنجارهای مختلف به مخاطبان کمک می‌کنند. رسانه‌ها این ظرفیت را دارند که از طریق گزارش‌ها، مصاحبه‌ها، برنامه‌های مستند، فیلم، سریال و سایر محتواهای مرتبط، زمینه را برای ارتباط و تعامل بین افراد با پس‌زمینه‌های فرهنگی متفاوت فراهم آورند. این در حالی است که در وضعیت کنونی، آگاهی‌بخشی درباره فرهنگ‌ها به شکل مؤثر صورت نمی‌پذیرد. کریم‌الله، ۳۵ ساله، شیعه، هزاره و دانش‌آموخته کارشناسی، در صحبت‌های خود به همین نکته اشاره کرده است:

«آن روایتی که جریان‌های رسانه‌ای در افغانستان از گذشته تا به امروز به مردم ارائه کرده‌اند با کتمان هویت‌های متنوع فرهنگی همراه بوده و صرفاً یک قومیت خاص در آن محوریت داشته است.»

در چنین وضعیتی که می‌توان از آن با عنوان «خلأ بازنمایی» یاد کرد، اصلاح ساختارها و سیاست‌های رسانه‌ای در کنار راهبرد برجسته‌ساختن نقاط مشترک، با انعکاس تصاویر واقعی، تکثر محتوایی، برنامه‌های تحلیلی و تبیین‌های دقیق و چندجانبه، به کاهش چالش‌های سیاسی، پیش‌داوری‌ها، تعصبات و نزاع‌های بین فرهنگی و افزایش سازگاری و تفاهم اجتماعی کمک شایانی خواهد کرد.

۶.۱.۷. توسعه گردشگری داخلی

افغانستان مناظر طبیعی زیبا و آثار باستانی فراوانی دارد و همه ساله گردشگرانی را نیز به سمت خود جذب می‌کند. اگرچه با نام‌بردن از صنعت گردشگری بیشتر گردشگر خارجی به اذهان متبادر می‌شود، تشویق مردم به سفر و ترویج گردشگری داخلی (شامل گردشگری روستایی، شهری و بوم‌گردی) نیز از سیاست‌های مهمی است که آثار و نتایج مثبت فرهنگی متعددی را به همراه خواهد داشت. بدیهی‌ترین و ابتدایی‌ترین نتایج، ایجاد فرصت‌های مناسب برای تعامل مستقیم، بی‌واسطه و چهره‌به‌چهره میان ساکنان یک کشور با قومیت‌ها، مذاهب و باورهای مختلف است که زمینه شناخت بهتر، تعامل عمیق‌تر، درک متقابل و هم‌بستگی اجتماعی مردمان مختلف را در جایگاه اعضای یک کل سرزمینی به‌ارمان می‌آورد و در کاهش تضادهای ناشی از چالش‌های انگاره‌ای یا همان ذهنیت‌های بین‌قومی، نقش مؤثری ایفا می‌کند. سعدالله، ۲۶ ساله، سنی، ازبک و دانشجوی کارشناسی‌ارشد، به همین نکته توجه کرده است:

«افغانستان مکان‌های خوبی برای گردشگری دارد. در همین شرایط هم ما شاهد گردشگران خارجی و داخلی در مناطق مختلف هستیم. اگر نگاه به حوزه فرهنگ بسته و ضدتوسعه نباشد و وضعیت امنیتی کشور بهبود یابد، قطعاً شاهد گردشگران پرشمارتر و در قالب گروه‌های دسته‌جمعی خواهیم بود.»

گردشگران با مشاهده مظاهر آیینی و مشارکت در فعالیت‌های فرهنگی مقصد، به درک بهتر و ملموس‌تری از هنجارها و سنت‌های آن خطه دست می‌یابند و پس از بازگشت به مبدأ خود نیز همواره تعلق خاطر و حس نزدیکی به مناطقی دارند که از آن دیدن کرده‌اند. همچنین، سفر و تعامل‌های ناگزیری که حین آن اتفاق می‌افتد، تبادل ایده‌ها، باورها و تجارب میان گردشگران و میزبانان را ممکن می‌سازد که در زنده‌ماندن و پویایی فرهنگ مناطق مختلف نقش مؤثری دارد. از طرف دیگر، توسعه صنعت گردشگری موجب می‌شود انگیزه برای حفظ میراث فرهنگی و معرفی آن به گردشگران پدید آید. همین امر یکی از مؤلفه‌های مهم تقویت هویت فرهنگی به‌شمار می‌رود. رشد صنعت گردشگری فرصت‌های شغلی جدیدی را نیز در مناطق مختلف شکل می‌دهد. این عامل هم به نوبه خود بستر را برای گسترش تبادلات اقتصادی، تعاملات اجتماعی و ارتباطات بین‌فرهنگی هموارتر می‌سازد.

۶.۱.۸. تقویت سازمان‌های مردم‌نهاد

سازمان‌های مردم‌نهاد و شهروندپایه در ترویج و توسعه ارتباطات میان فرهنگی نقشی مهم و اساسی ایفا می‌کنند. این مجموعه‌ها با برگزاری برنامه‌های فرهنگی و آموزشی برای آشنایی افراد با فرهنگ‌ها و سبک‌های زندگی متفاوت از طریق کارگاه‌های آموزشی، برپایی نمایشگاه‌ها، جشنواره‌های فرهنگی، برنامه‌ریزی برای سفرهای چندمنظوره، برگزاری نشست‌های فرهنگی و جلسات سخنرانی، ایجاد شبکه‌های پایدار ارتباطی و دیگر برنامه‌های مؤثر، ظرفیت‌های اجتماعی لازم را برای ارتقای سطح ارتباطات بین فرهنگی، جلوگیری از انتقال بین‌نسلی کلیشه‌های نادرست، انطباق‌یابی فرهنگی، پذیرش تفاوت‌ها و هم‌زیستی سرزمینی افزایش می‌دهند؛ به این ترتیب، در راستای تقویت هویت ملی نیز گام برمی‌دارند. همچنین، این سازمان‌ها می‌توانند در کنار اقدام‌های دولت‌ها، فضای تبادل فرهنگی را در میان اقوام مختلف فراخ‌تر سازند. در واقع، سازمان‌های مردم‌نهاد می‌توانند ایفاکننده نقش میانجی و پلی میان چالش‌های انگاره‌ای و چالش‌های سیاسی باشند و زمینه را برای انطباق و کاهش تضادهای میان فرهنگی در هر دو سطح فراهم آورند. همان‌گونه که اسحاق، ۲۳ ساله، شیعه، هزاره و دانش‌آموخته کارشناسی، در اظهارات خود بیان می‌کند:

«نهادسازی در افغانستان و عملکرد نهادها، به‌ویژه نهادهای غیردولتی، در واپسین فعالیت‌هایشان، قبل از سقوط دوباره افغانستان به‌دست طالبان، سبب شد که تا حدی ارتباطات بین فرهنگی توسعه یابد، خرده‌فرهنگ‌ها شناسایی شود و بدان‌ها احترام گذاشته شود. مهم‌ترین کارکرد این نهادها و سازمان‌ها را می‌توان معرفی فرهنگ‌ها دانست که تا حدی هم در این امر موفق بوده‌اند. ما برای اینکه به توسعه فرهنگی برسیم و در جامعه شاهد ارتباطات و تعاملات مثبت و سازنده باشیم، باید به سازمان‌های مردم‌نهاد صلاحیت‌ها و اختیارات بیشتری بدهیم تا قادر باشند کارهای تبلیغی، توسعه‌ای و ترویجی بزرگی را در حوزه فرهنگ و ارتباطات انجام دهند.»

۷. نتیجه‌گیری

در این پژوهش، به ۴۶ قومیت احصا شده در افغانستان به تفکیک نام اشاره کردیم. برخی محققان تعداد اقوام ساکن در این کشور را تا ۵۵ عدد نیز ذکر کرده‌اند. این اقوام در مجموع، به بیش از ۳۰ زبان بومی و رسمی از فارسی، پشتو، ازبکی، اردو و عربی گرفته تا نورستانی و پشه‌ای صحبت می‌کنند. این تنوع به‌گونه‌ای است که

مناطق قابل توجهی از افغانستان دو زبانه هستند. این آمار که جایگاه افغانستان را در میان ۶۰ کشور آسیایی در رتبه چهارم قرار داده، نشان‌دهنده ظرفیت‌های قابل توجهی است که در لایه‌های ابتدایی با ایجاد جذابیت‌های گردشگری، به توسعه اقتصادی درون‌زا منجر می‌شود و در لایه‌های زیرین، کشور را از مواهب تکثر و توزیع قدرت در حوزه‌های گفتمانی، سیاسی و اجتماعی بهره‌مند می‌سازد و با تقویت هویت ملی و اتخاذ رویکردهای چندجانبه‌گرایانه، نفوذ فرهنگی و راهبردی آن را فراتر از مرزهای رسمی جغرافیایی گسترش می‌دهد. اما، چنین فرصت‌های بالفعل و بالقوه‌ای نه تنها تا کنون سکوی پرتاب و مزیت نسبی برای توسعه فرهنگی و اقتصادی افغانستان محسوب نشده است، بلکه به‌عکس زمینه‌های تهدید هویت یکپارچه ملی، تقابل‌های فرهنگی، تضادهای سیاسی و شکاف‌های اجتماعی را برای این کشور فراهم آورده است.

بنا بر نتایج این پژوهش که بیشتر برگرفته از اندیشه‌های نسل جدید و دارای تحصیلات دانشگاهی اقوام مختلف افغانستان است، یکی از عوامل اصلی بروز و تداوم این وضعیت، عدم توسعه ارتباطات میان‌فرهنگی و سرکوب جریان‌های بسترساز و شریان‌های مقوم‌ساز آن در سیری تاریخی است. در این پژوهش نشان داده شد بیشترین چالش‌هایی که در ادوار مختلف، زمینه‌ساز عدم توسعه ارتباطات میان‌فرهنگی در افغانستان بوده و هستند در دسته‌بندی کلان به دو بخش «چالش‌های انگاره‌ای و ذهنیت‌های بین‌قومی» و «چالش‌های سیاسی و نزاع‌های میان‌فرهنگی معطوف به قدرت» تقسیم می‌شود و به‌طور خلاصه عبارت است از عدم‌پذیرش فرهنگ‌های متقابل، قبیله‌گرایی، خودبرتربینی فرهنگی، قوم‌مداری، پایین‌بودن سطح سواد در جامعه، نهادینه‌شدن کلیشه‌های قومی-مذهبی و باورهای سنتی، چالش‌های امنیتی، نزاع‌های ریشه‌دار قومی و قبیله‌ای، فقر و محرومیت‌های اقتصادی، تحمل‌نکردن تکثر مذاهب، جنگ‌های متوالی، عدم توسعه گردشگری، به‌رسمیت نشناختن تنوع زبانی، توجه کافی نداشتن به ارتقای نظام آموزش عالی و سطح دانشگاه‌ها.

اگر بخواهیم این وضعیت را بر مبنای ابعاد نظریه گلیز شامل تغییرات فرهنگی، تأثیر فرهنگ در ارتباطات بین‌فرهنگی، جنبه‌های روان‌شناختی انطباق ارتباطی و نقش تمدن در تعامل‌های بین‌فرهنگی تبیین کنیم و توضیح دهیم باید اشاره کنیم که پیشینه‌ها و پیامدهای این چالش‌ها از جمله مسدودسازی مسیر ارتباطات بین‌فرهنگی، تصویرسازی‌های مخدوش، ایجاد اختلالات و موانع ارتباطی، بازنمایی‌های

سوگیرانه، بالا بردن هزینه‌های سیاسی و اجتماعی ارتباط و عدم برخورداری از توانش ارتباطی، جملگی نه تنها به توسعه ارتباطات و انطباق بین فرهنگی منجر نشده است، بلکه زمینه عدم تطابق بین فرهنگی را فراهم ساخته است.

یافته‌های این پژوهش، مطالعه فیروزی و همکاران (۱۴۰۲) را تأیید می‌کند که در آن شش مقوله «نبود تفاهم نمادی و بی‌نظمی فرهنگی»، «تعامل‌های ضعیف و پرتنش گروه‌های قومی»، «نابرابری‌ها و تبعیض در توزیع منابع ملی»، «سرمایه فرهنگی ستیزه‌جویانه»، «سرمایه اجتماعی متمرکز بر قوم و قبیله» و «شکل‌نگرفتن عرصه عمومی» در زمره مهم‌ترین زمینه‌ها و عوامل بسترساز وضعیت فرهنگی و اجتماعی کنونی افغانستان دانسته شده است.

همچنین، در این پژوهش با تجمیع یافته‌های میدانی و داده‌های برگرفته از اسناد و مطالعات مرتبط نشان داده شد گذر تدریجی از این وضعیت تاریخی، از شاهراه توسعه ارتباطات بین فرهنگی و مسیرهای منشعب از آن می‌گذرد که با گام‌نهادن در آن و گسترش امکان‌های انطباق و سازگاری، می‌توان چالش‌های انگاره‌ای و تضادهای سیاسی و بین فرهنگی را تا حد قابل توجهی کاهش داد و کشور را از تبدیل شکاف‌های قومی، مذهبی و فرهنگی به بحران‌های اجتماعی، سیاسی و امنیتی مصون داشت. توسعه آموزش و افزایش سطح دسترسی مناطق محروم به منابع و امکانات آموزشی، توجه به رشد کمی و کیفی سازمان‌های مردم‌نهاد و افزایش اختیارات و حوزه وظایف آن‌ها، اهتمام سازمان‌های دولتی به طراحی و اجرای سیاست‌ها و برنامه‌های ملی در راستای به رسمیت شناختن تنوع فرهنگی، ترویج گفتگوهای بین قومی و درک میان فرهنگی در جامعه، ایجاد چارچوب‌های قانونی و حمایتی برای حفاظت از حقوق اقلیت‌های فرهنگی و مذهبی، توجه به نقش آموزش عمومی و ارتقای آگاهی در زمینه اصلاح کلیشه‌های تاریخی و باورهای ریشه‌دار بین فرهنگی، تحول نظام رسانه‌ای انحصاری و قومیت‌گرایانه کنونی و بازطراحی آن در جهت حرکت به سوی رسانه‌های ملی گرا و متکثر، کمک به توسعه زبان‌های محلی و منطقه‌ای و بسترسازی برای ظهور مظاهر تکثر فرهنگی، اهتمام به پیشرفت صنعت گردشگری در هر دو سطح داخلی و خارجی، از جمله دالان‌های تقویت و توسعه ارتباطات بین فرهنگی است. گام برداشتن در چنین مسیرهایی افغانستان را از چندپارگی، پراکندگی و افتراق در حوزه فرهنگ به سوی یکپارچگی و انطباق بین فرهنگی در عین تکثر، و برخورداری از وحدت اجتماعی و هویت ملی در عین تنوع رهنمون می‌سازد.

تعارض منافع

این مقاله مشمول هیچ گونه تعارض منافع نیست.

مشارکت نویسندگان

نویسندگان در تألیف این مقاله مشارکت یکسان داشته‌اند.

اصول اخلاقی

نویسندگان در انتشار این مقاله، به‌طور کامل از اخلاق نشر، از جمله سرقت ادبی، سوءرفتار، جعل داده‌ها یا ارسال و انتشار دوگانه پرهیز داشته‌اند؛ منفعت تجاری در این راستا وجود ندارد. این مقاله حاصل تحقیقات خود نویسندگان است و اصالت محتوای آن را اعلام داشته‌اند.

دسترسی به داده‌ها

در صورت نیاز به اطلاعات بیشتر در خصوص نحوه تجزیه و تحلیل داده‌ها در این مقاله، با نویسنده مسئول مکاتبه فرمایید.

منابع

- ارزگانی م. (۱۳۹۰). *افغانستان رنگین کمان اقوام*. کابل: صبح امید.
- اطلاعات روز. (۲۱ حوت ۱۴۰۲). «اداره‌ی احصائیه و معلومات طالبان نفوس افغانستان را حدود ۳۵ میلیون نفر اعلام کرد».
- اطلاعات روز. (۱۰ سنبله ۱۴۰۰). «یونسکو: در دو دهه گذشته نرخ سواد در افغانستان ۹ درصد افزایش یافته است».
- بشیری ا، کاظمی پ. (۱۳۹۸). «سازوکارهای تضمین حقوق بنیادین بشر در نظام حقوقی عمومی ایران». *دوفصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی*. ۸(۱۶): ۱۴۰-۱۱۹.
- <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.23225637.1398.8.1.6.2>
- حسنیفر ع، ضربی قلعه‌حمای ش. (۱۴۰۲). «نظریه زمینه‌ای مانع‌های گذار به فرهنگ سیاسی مردم سالار و مشارکتی در افغانستان». *مطالعات اوراسیای مرکزی*. ۱۶(۳۲): ۵۳-۷۱.
- <https://doi.org/10.22059/jcep.2023.352419.450119>
- خسروشاهی س.ه. (۱۳۷۰). *نهضت‌های اسلامی در افغانستان*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- دهشیار ح. (۱۳۹۰). *سیاست خارجی آمریکا در افغانستان*. تهران: نشر میزان.
- رضی ح. (۱۳۷۷). «ارتباطات میان‌فرهنگی (تاریخ، مفاهیم و جایگاه)». *فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)*. ۶ و ۷. ۱۳۵-۱۶۶.

- زاهدی م.ع. (۱۳۸۹). «شکاف قومی و اضمحلال حزب خلق در افغانستان». سخن تاریخ. ۸: ۱۰۰-۱۱۵.
- سبحانی م. (۱۳۸۸). «راهبرد جدید آمریکا در افغانستان». فصلنامه سیاست خارجی. ۲۳(۳): ۷۵۰-۷۲۹.
- ستاری ع، قاسمی م، فلاح م. (۱۳۹۷). «تأثیر شکاف قومی و مذهبی بر ناپایداری سیاسی در افغانستان». فصلنامه مطالعات خاورمیانه. ۲۵(۱-۲): ۱۱۶-۱۴۶.
- سجادی ع.ق. (۱۳۹۵). جامعه‌شناسی افغانستان، چ ۲، کابل: واژه.
- شاه‌قاسمی ا. (۲۰۱۵). سفر قندهار: جامعه و رسانه در افغانستان. پاریس: نشر ناکجا.
- عاملی سر. (۱۳۹۲). روش‌های تحقیق در مطالعات فرهنگی و رسانه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- (۱۳۸۵). «فرهنگ مردم‌پسند و شهر مردم‌پسند تهران: شهر محلی-جهانی». مطالعات فرهنگی و ارتباطات. ۲(۵): ۵۰-۱۳.
- (۱۳۸۲). «فضای جهانی- محلی: قدرت و بی‌قدرتی فرهنگ‌ها». نامه علوم اجتماعی. ۲۲. ۸۱-۹۹.
- عاملی سر، مولایی ح. (۱۳۸۸). «دوجوانی شدن‌ها و حساسیت‌های بین فرهنگی: مطالعه موردی روابط بین فرهنگی اهل تسنن و تشیع در استان گلستان». فصلنامه تحقیقات فرهنگی. ۲(۶): ۲۹-۱.
- غفاری نسب ا، پویا م ش، قاسمی نژاد مع، مساوات س ا. (۱۳۹۷). «هویت قومی و هویت ملی در افغانستان: مورد مطالعه، دانشجویان تعلیم و تربیه کابل». دوفصلنامه علمی-پژوهشی جامعه‌شناسی سیاسی اسلام. ۶(۲): ۵۹-۸۶. <https://doi.org/10.22070/iws.2019.2952.1520>
- فلیک، ا. (۱۳۹۹). درآمدی بر تحقیق کیفی. ترجمه جلیلی ه. تهران: نشر نی.
- فیروزی س م، یوسفی ف، افضلی ن ا، بشارت رحمانی م ب. (۱۴۰۲). «زمینه‌ها و بستریهای اجتماعی و فرهنگی نظم و امنیت در افغانستان». مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام. ۵(۱۵): ۱۰۵-۱۲۸. <https://doi.org/10.2203/FASIW.2023.344251.1159>
- قادری ص، احمدقسیم ت. (۱۴۰۰). «پیامدهای اجتماعی و فرهنگی بنیادگرایی دینی در افغانستان از واکنش به سکولاریسم تا سکولاریسم واکنشی». مسائل اجتماعی ایران. ۱۲(۱): ۳۵۵-۳۸۰. <http://dx.doi.org/10.52547/jspi.12.1.355>
- مصلی نژاد ع. (۱۳۸۸). «فرهنگ اجتماعی و ژئوپلیتیک قدرت در افغانستان». فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک. ۵(۱۴): ۱۹۷-۱۶۸.
- مولانا ح. (۱۳۷۱). گذر از نوگرایی. ترجمه شکرخواه ی. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- نجفی ع. (۱۳۸۹). «تنوع قومی، فرهنگی و زبانی در افغانستان». پژوهش‌های منطقه‌ای. پاییز و زمستان، ۵: ۳۹-۷۹.
- نوربخش ی. (۱۳۸۷). «فرهنگ و قومیت مدلی برای ارتباطات فرهنگی در ایران». فصلنامه تحقیقات فرهنگی. ۱(۴): ۷۸-۶۷.

ورجاوند پ. (۱۳۶۹). «حفظ هویت فرهنگی برای دورشدن از «فرهنگ تسلیم»». *اطلاعات سیاسی اقتصادی*. ۳۷: ۵۴-۶۹

- Ameli SR. (2013). *Methods of Research in Media and Cultural Studies*. Tehran: University of Tehran Press. [in Persian]
- (2006). "Popular culture & popular city, Tehran: Local – Global city". *Cultural Studies and Communication*. 2(5): 50-13. [in Persian]
- (2003). "Glocal space: Power and Powerlessness of cultures". *Social Sciences Letter*. 22: 81-99. [in Persian]
- Ameli SR, Molaei H. (2009). "Dual globalization and intercultural sensitivities: A case study of intercultural relations between Sunnis and Shias in Golestan Province". *Journal of Iranian Cultural Research*. 2(6): 29-1. [in Persian]
- Arzagani M. (2011). *Afghanistan: The Rainbow of Nations*. Kabul: Sobhe Omid. [in Persian]
- Bashiri A, Kazemi P. (2019). "Mechanisms for ensuring fundamental human rights in the public legal system of Iran". *Islamic Human Rights Studies Quarterly*. 8(16): 140-119. <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.23225637.1398.8.1.6.2>. [in Persian]
- Deheshyar H. (2011). *U.S. Foreign Policy in Afghanistan*. Tehran: Mizan Publishing. [in Persian]
- Ellington L. (2012). "Geographical facts about Afghanistan". *Afghanistan: Multidisciplinary Perspectives*. 17(2): 5.
- Etilaatroz. (2024, March 12). "Taliban's Statistics and Information Administration announces Afghanistan's population as approximately 35 million". [in Persian]
- (2021, August 31). "UNESCO: Literacy rate in Afghanistan has increased by 9 percent in the last two decades". [in Persian]
- Firoozi SM, Yousofi F, Afzali NA, Basharat Rahmani MB. (2023). "Social and cultural contexts of order and security in Afghanistan". *Fundamental and Applied Studies of the Islamic World*. 5(15): 128-105. <https://doi.org/10.2203/FASIW.2023.344251.1159>. [in Persian]
- Flick U. (2020). *Introduction to Qualitative Research*. Translated by Jalili H. Tehran: Ney Publishing. [in Persian]
- Ghafari Nasab E, Pouya MSh, Qasemi Nejad MA, Masaavat SI. (2018). "Ethnic identity and national identity in Afghanistan: A case study of Kabul teacher training students". *Journal of Political Sociology of Islam*. 6(2): 59-86. <https://doi.org/10.22070/iws.2019.2952.1520>. [in Persian]
- Griffin EA. (2000). *A First Look at Communication Theory*. Boston, Massachusetts: McGraw Hill Publishers.
- Gudykunst W. (2005). *Theorizing about Intercultural Communication*. Sage Publications.
- (2003). *Intercultural Communication Theories*. Thousand Oaks, California: Sage Publications.
- Hasanifar AR, Zarabi Qala Hamami Sh. (2023). "Grounded theory of barriers to transition to a democratic and participatory political culture in Afghanistan". *Central Eurasian Studies*. 16(32): 71-53. <https://doi.org/10.22059/jcep.2023.352419.450119>. [in Persian]
- Hettne B. (2010). "Development and security: Origins and Future". *Journal of Security Dialogue*. 41(1): 34. <https://doi.org/10.1177/0967010609357040>.
- Khosrowshahi SH. (1991). *Islamic Movements in Afghanistan*. Tehran: Political and International Studies Office. [in Persian]
- Kim YY. (2007). "Ideology, identity, and intercultural communication: An analysis of differing academic conceptions of cultural identity". *Journal of Intercultural Communication Research*. 36(3): 237-253. <https://doi.org/10.1080/17475750701737181>.

- Littlejohn SW, Foss KA. (editors) (2009). *Encyclopedia of Communication Theory*. Sage Publications.
- Mossalanejad A. (2009). "Social culture and geopolitics of power in Afghanistan". *International Journal of Geopolitics*. 5(14): 197-168. [in Persian]
- Mowlana H. (1992). *The Passing of Modernity*. Translated by Shakouh Y. Tehran: Bureau of Mediastudies and Planning. [in Persian]
- Najafi A. (2010). "Ethnic, cultural, and linguistic diversity in Afghanistan". *Regional Studies*. Autumn and Winter, 5: 39-79. [in Persian]
- Noorbakhsh Y. (2008). "Culture and Ethnicity: A model for cultural communication in Iran". *Journal of Iranian Cultural Research*. 1(4): 67-78. [in Persian]
- Pyo DS, Alam M, Gupta MD. (2005). *Report and recommendation of the president to the board of directors: A proposed loan to the Islamic Republic of Afghanistan for the Qaisar-Bala Murghab road project*. Asian Development Bank.
- Qaderi S, Ahmad Qasim T. (2021). "Social and cultural consequences of religious fundamentalism in Afghanistan: From reaction to secularism to reactive secularism". *Iranian Social Issues*. 12(1): 380-355. <http://dx.doi.org/10.52547/jspi.12.1.355> [in Persian]
- Rasuly-Paleczek G. (2001). "The struggle for the Afghan State: Centralization, Nationalism and the Discontent" (pp 149-188). in *Identity Politics in Central Asia and the Muslim World: Nationalism, Ethnicity and labour in the Twentieth Century*. van Schendel W, Zurcher EJ. (eds.). London & New York: I.B. Tauris.
- Razi H. (1998). "Intercultural communication (history, concepts, and position)". *Imam Sadiq University Research Quarterly*. 6-7. 135-166. [in Persian]
- Sabahani M. (2009). "New American strategy in Afghanistan". *Foreign Policy Quarterly*. 23(3): 729-750. [in Persian]
- Sajadi AQ. (2016). *Sociology of Afghanistan*. 2nd ed. Kabul: Vajeh. [in Persian]
- Sattari A, Qasemi M, Fallah M. (2017). "The Impact of Ethnic and Religious Gap on Political Instability in Afghanistan". *Middle Eastern Studies Quarterly*. 25(1-2): 116-146. [in Persian]
- Shahghasemi E. (2015). *Journey to Kandahar: Society and Media in Afghanistan*. Paris: Nakoja Press.
- Shahrani MN, Canfield RL. (eds.). (2022). *Revolutions and Rebellions in Afghanistan: Anthropological Perspectives*. Indiana University Press.
- Vorajavand P. (1990). "Preserving cultural identity to move away from 'Culture of Submission'". *Political Economic Information*. 37: 54-69. [in Persian]
- Yeghiazaryan L. (2018). "Which of the three main ethnic conflict theories best explains ethnic violence in the post-Soviet states of Azerbaijan, Georgia, and Moldova?". *Undergraduate Journal of Political Science*. 3(1): 46-64.
- Zahdi MA. (2010). "Ethnic divide and the dissolution of the Khalq Party in Afghanistan". *Sokhan Tarikh*. 8: 100-115. [in Persian]